

سرمقاله

درس‌هایی از یک اعتصاب!

تداوم اعتصاب بزرگ هزاران تن از کارگران زحمتکش و مبارز نیشکر هفت تپه یکی از مهمترین رویدادهای خرداد ماه در جامعه تحت سلطه ما بود. این اعتصاب نه تنها بار دیگر وضعیت وخیم و متزلزل کار و معیشت طبقه کارگر ایران زیر حاکمیت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی را نشان داد، بلکه گوشه ای از نقش ضد خلقی رژیم حاکم و گردانندگان آن را در غارت و استثمار و سرکوب کارگران به نمایش گذارد. نگاهی به دلایل و انگیزه های این اعتصاب دلاورانه و برخورد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با کارگران به جان آمده، حاوی تجارب گرانمای مبارزاتی است که توجه به آنها وظیفه انقلابی تمامی مبارزینی می باشد که بر علیه نظام سرمایه داری حاکم بر ایران مبارزه می کنند.

ادامه در صفحه ۲

بزودی منتشر می شود:

در جدال با خاموشی

تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰



اشرف دهقانی

در این شماره می خوانید:

- ۴..... چرا آمریکا بر طبل جنگ می کوبد؟
- ۷ نقش اتحادیه های کارگری آمریکا در فروش کرایسلر
- ۱۰ اعتراضات مردمی و دستگیریهای گسترده در آذربایجان
- ۱۱..... تشدید درگیریهای مسلحانه در کردستان
- ۱۲..... ایالات متحده و "امپراطوری جهانی"
- ۱۵ مصاحبه پیام فدایی با یکی از زندانیان سیاسی دهه ۶۰
- ۱۸ تواب، پدیده نوظهور در زندان! (قسمت ششم)

درسهایی از یک اعتصاب!

(بقیه از صفحه ۱)

از اوایل خرداد ماه بیش از ۵ هزار تن از کارگران زحمتکش نیشکر هفت تپه که از آغاز سال جاری هیچ حقوقی دریافت نکرده اند، با مشاهده عدم رسیدگی مسئولین کارخانه به خواسته‌های برحقشان دست از کار کشیده و خواهان دریافت حقوق عقب افتاده و رسیدگی به سایر خواسته‌های خویش شدند. کارگران این شرکت در طول ۲ سال گذشته یازده بار دست به اعتراض و اعتصاب زده اند و اعتصاب کنونی در شرایطی به وقوع می پیوندد که کارگران بین ۲ تا ۴ ماه است که حقوقهای خود را دریافت نکرده و برای تامین نان شب خانواده و سایر نیازهای ابتدائی زندگی خویش شدیداً تحت فشار قرار گرفته اند.



صحنه ای از اعتراضات کارگری در ایران

بنابراین پولی برای پرداخت به کارگران ندارند. کارفرما با این ادعا که بخش اعظم تولید کارخانه در انبارهای شرکت روی دست آنها مانده و به قول خبرگزاری کار: "انبارهای شرکت تا سقف انباشته از شکر است" اما "بازار فروش" پیدا نمی شود، بیش‌زمانه می کوشد عدم پرداخت حقوق کارگران را توجیه کند و عملاً عدم فروش محصولات کارخانه را با عدم پرداخت حقوق کارگران جبران نموده و با خالی کردن بار فشارها و بحرانهای اقتصادی موجود بر گرده آنها از مسئولیت خود در پرداخت دستمزد کارگران شانه خالی کند.

همانطور که می دانیم انحصار خرید محصولات کشاورزی با دولت است و خریدار اصلی تولیدات این کارخانه نیز دولت می باشد. بنابراین وقتیکه شرکت نیشکر هفت تپه مدعی می شود که تولیدات این شرکت روی دست اش مانده این امر به خودی خود به این معنی است که دولت از خرید محصول شرکت نیشکر هفت تپه سر باز زده و به تعهدات خود عمل نکرده است و گرنه تاکنون همواره فروش تولیدات چنین کارخانه هائی تضمین شده بود. این، آن نکته اصلی است که به عدم پرداخت حقوق کارگران زحمتکش نیشکر هفت تپه ربط دارد. واقعیت این است که محصولات کارخانه نیشکر هفت تپه در شرایطی در انبارها انباشته شده است که مقامات ضد خلقی رژیم در سالهای اخیر با پیشبرد یک سیاست ضد مردمی یعنی با صدور اجازه ورود صدها هزار تن شکر و فروش آنها به قیمتی ارزانتر از تولید داخلی عامل اصلی رنج و محنتی شده اند که گریبانگیر هزاران تن از کارگران زحمتکش نیشکر هفت تپه شده است. تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، جدا از خود دولت که مبادرت به واردات شکر می کند یک سری از بورژوا کمپرادورهای حاکم نیز در این زمینه فعالند و به خاطر نفوذ خود در دستگاه دولتی اجازه وارد کردن هزاران تن شکر را بدست می آورند و به این ترتیب تولید داخلی که البته در وابستگی آن هم شکی نیست را با خطر ورشکستگی مواجه ساخته اند. در این میان یکی از بزرگترین واردکنندگان شکر مصباح یزدی و افراد خانواده وی می باشد که

همانطور که می دانیم به عنوان یکی از "تند رو" های سر سخت حامی رئیس جمهور شمرده می شود. درست به همین دلیل نیز وی براحتی اجازه ورود میلیونها تن شکر را بدست آورده و با اعمال نفوذ خود اساساً در کار تولید این کالا اخلاص ایجاد کرده است. برای درک بهتر روند هائی که مبین تضاد بین دو بخش از سرمایه داران وابسته در ایران است، مطالعه اعترافات رییس کمیسیون کشاورزی مجلس ضد خلقی حکومت در این زمینه ضروری است. او می گوید:

"بیش از دو میلیون تن شکر در سال گذشته وارد کشور شد که یک میلیون تن آن را وزارت بازرگانی و بیش از یک میلیون تن هم توسط بخش خصوصی شکر وارد کشور شد. تولید داخلی شکر یک میلیون و ۴۵۰ هزار تن است که ۷۰۰ هزار تن شکر نیشکری و ۷۵۰ هزار تن شکر چغندری است و مصرف کشور هم در بالاترین برآورد ۱/۸ تا ۱/۸۵ میلیون تن است. اما وزارت بازرگانی که طبق قانون موظف بود، شکر تولید داخلی را به نرخ تضمینی خریداری کند، بودجه آن را صرف واردات یک میلیون تن شکر به ارزش ۳۶۰ میلیون دلار کرد و برای خرید شکر داخلی پولی نداشت. کار غیرقانونی وزارت بازرگانی در واردات شکر از محل بودجه خرید تضمینی شکر داخلی باعث شد که شکر کارخانه های داخلی با توجه به هزینه تولید هر کیلوگرم ۵۰۰ تومان روی دستشان بماند و کارخانه ها با بحران کارگری و عدم پرداخت ۲ تا ۴ ماهه حقوق کارگران مواجه شوند."

به این ترتیب روشن میشود که چگونه امثال آخوند مصباح یزدی و آقازاده های مربوطه تحت عنوان "بخش خصوصی" یک میلیون تن شکر وارد کرده اند و به این وسیله نه تنها بازار داخلی را اشباع کرده اند بلکه به دلیل نفوذی که در دستگاه دارند در کار خرید شکر داخلی هم اخلاص می کنند.

بله! در شرایطی که تولید داخلی شکر تقریباً جوابگوی بازار مصرف است رژیم جمهوری اسلامی بر مبنای تمرکز روی سیاست گسترش بی رویه واردات خارجی نه تنها در کار تولید شکر چنین اخلاص ایجاد می کند بلکه مهمتر از آن، زندگی هزاران کارگر زحمتکش و خانواده هایشان که با کار در این رشته امرار معاش

نکته قابل توجهی که در جریان این حرکت کارگران حائز اهمیت می باشد عبارت از این واقعیت است که سرمایه داران زالو صفت صاحب کارخانه در توجیه عدم پرداخت حقوق برحق کارگران عنوان کرده اند که چون کارخانه فعلاً با "بحران نقدینگی" روبروست

کارخانه در هراس از وضعیت بفرنجی که برای کارگران بجان آمده ایجاد کرده اند از روبرو شدن با آنها و حضور در محیط کار سرباز زده و در عین حال از طرق گوناگون به تهدید و ارباب فعالین کارگری دست یازیده اند و به طرق مختلف به کارگران پیام می دهند که اعتصاب را هر چه زودتر متوقف کنند. اما کارگران از این آگاهی برخوردار هستند که بگویند وقتی در شرایط رونق و کسب سود های میلیاردی، کارفرما هیچ وقت به فکر کارگر نیست حالا هم که ادعا می شود شرکت با "بحران نقدینگی" روبروست نباید بار بحران را به دوش کارگران سرشکن کند! واکنش صاحبان و گردانندگان کارخانه که اکثرا وابسته به دستگاه های نظامی و سرکوب هستند در مقابل حرکت یکپارچه کارگران و این خواست بدهی این بوده که "امور کارخانه" را به وزارت اطلاعات (بخوان ماشین سرکوب جهنمی رژیم) واگذار کرده اند. این موضوع خود به معنی کوشش در ارباب کارگران است. چرا که معنی این امر در چارچوب نظام حاکم روشن است یعنی اگر کارگران بخواهند پیگیر خواسته های صنفی حتی در حد خواست پرداخت حقوق های معوقه خود گردند سر و کار آنها به جای صاحب کار مستقیما با دژخیمان وزارت اطلاعات این نیروی شناخته شده سرکوب جمهوری اسلامی خواهد بود. امری که یکبار دیگر نشان می دهد که بین سلطه نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران و سرکوب عریان هر گونه خواست صنفی طبقه کارگر توسط این نظام یک تنیدگی ارگانیک و رابطه تنگاتنگ وجود دارد و همانطور که تجارب مبارزاتی تاکتونی نشان داده هر گونه مبارزه برای تغییر و برکندن این نظام ضد خلقی باید واقعیت فوق را در مرکز توجه خود قرار دهد. به این ترتیب ما شاهدیم که جمهوری اسلامی برغم تمامی ادعاها و تبلیغات فریبکارانه اش چگونه منابع و بودجه کشور را در خدمت منافع انحصارات غارتگر بین المللی بکار انداخته و به این ترتیب با پرکردن جیبهای خود و اربابان امپریالیستش حیات میلیونها تن از توده های کارگر و زحمتکش را تهدید می کند.

ادامه در صفحه ۱۰

شرایطی که سرازیر شدن درآمدهای نفتی در سالهای اخیر به جیب دولت در یک نظام دمکراتیک و مردمی بطور طبیعی منجر به افزایش رفاه عمومی، ایجاد مشاغل جدید و رشد و سازندگی اقتصادی به نفع آحاد جامعه می شد، در عوض ما می بینیم که در سالهای اخیر بنا به گزارش بانک مرکزی رژیم، از دوره ریاست جمهوری خاتمی فریبکار تاکنون (۱۳۷۶-۱۳۸۵) واردات جمهوری اسلامی از ۹ میلیارد دلار به نزدیک ۵۰ میلیارد دلار افزایش یافته و در دولت احمدی نژاد نیز دارد از مرز ۵۰ میلیارد دلار می گذرد. در واقع درآمدهای ناشی از حراج نفت و گاز به دولتها و کمپانیهای امپریالیستی از طریق واردات بی حد و حساب کالاهای مصرفی و غیر مولد بر مبنای سیاست های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دوباره به جیب امپریالیستها و دول غارتگر جهانی باز گشته است. امری که از جنبه دیگر خود منجر به نابودی هزاران شغل در رشته های تولیدی مختلف، ورشکستگی روزمره دهقانان زحمتکش و بیکاری و اخراج هزاران هزار کارگر محروم و گرسنه شده است.



"امنیت شغلی" از خواسته های مبرم کارگران

نکته دیگری که در اعتصاب فوق قابل توجه است شیوه برخورد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با کارگرانی است که خواهان دریافت حقوق حقه شان هستند. در جریان اعتصاب دلیرانه هزاران کارگر نیشکر هفت تپه هیات مدیره و مدیر عامل ضد خلقی این

می کنند را نابود می سازد. در این میان تنها منافع یک مشت سرمایه دار زالو صفت مرتبط با رژیم تامین می گردد و با تبدیل هر چه بیشتر جامعه تحت سلطه ما به یک بازار صرفا مصرفی و وابسته به بازارهای امپریالیستی، زندگی نسلهای آتی و حیات اقتصادی آنها را نیز از سیاستهای ضد خلقی خویش متأثر می سازد.

موضوع دیگری که در این رابطه باید روی آن انگشت گذاشت، این است که فاجعه سیاست واردات بی رویه و تاثیر بلاواسطه آن بر زندگی هزاران تن از کارگران و زحمتکشان شاغل، تنها به مساله شکر و ۵ هزار تن از کارگران محروم کارخانه نیشکر هفت تپه محدود نمی گردد. باید توجه کرد که در بحران اخیر و اعتصاب دلاورانه کارگران نیشکر هفت تپه این تنها کارگران کارخانه فوق نیستند که قربانی سیاستهای ضد خلقی جمهوری اسلامی شده اند. یک جنبه دیگر از واقعیت فوق این است که واردات شکر باعث شده که دولت با بیشمیری تمام بودجه لازم برای خریدچغندر مورد نیاز کارخانه های تولید نیشکر را ندهد و به این وسیله زندگی و کار هزاران کشاورز را نیز در خطر ورشکستگی قرار دهد. علاوه بر این بنا به اعتراف خود مقامات رژیم، اقدام دولت در ورود شکر، نه تنها کارخانه نیشکر هفت تپه بلکه چندین کارخانه جنبی دیگر و کلا "اقتصاد محلی" در خوزستان را تحت تاثیرات نابود کننده خود قرار داده است. به شکلی که هم اکنون کارخانه های جنبی کارخانه هفت تپه نظیر کاغذ پارس هفت تپه، دستمال کاغذی حریر و خوراک دام، که هر کدام از آنها دو تا سه هزار نیروی کار دارند، نیز تحت تاثیر بحران به وجود آمده برای کارخانه نیشکر هفت تپه، دچار مشکل شده اند و با خطرات مشابهی روبرو گشته اند.

وضعیت کنونی صنعت نیشکر کشور و فشار طاقت فرسای وارد بر زندگی کارگران زحمتکش شاغل در این رشته، نمونه ای روشن از سیاستهای ضد خلقی ای است که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با تلاش برای پیشبرد سیاست گسترش بی رویه واردات در جامعه تحت سلطه ما در تمام عرصه ها مشغول پیشبرد آنها می باشد. در

چرا آمریکا بر طبل جنگ می کوبد! (ع- شفق)

این مقاله اولین بار در تاریخ ۳ جون ۲۰۰۷ در سایت دیدگاه به چاپ رسیده است

اقتصادی مشخص، یعنی تلاش آمریکا برای توسعه سلطه امپریالیستی خود از طریق گسترش حضور نظامی در مناطق استراتژیک جهان قرار دارد.



در هفته ای که گذشت، تصویب بودجه یک صد میلیارد دلاری دولت بوش برای جنگ عراق، بار دیگر توجه افکار عمومی را در سطحی وسیعتر به مساله اشغال عراق و چشم انداز این جنگ خانمانسوز جلب نمود. تصویب این لایحه که سرانجام با موافقت جمهورخواهان و دمکراتها در هر دو مجلس آمریکا صورت پذیرفت، قبل از هر چیز، اهمیت و ضرورت حضور نظامی نامحدود (۱) آمریکا در عراق برای کل طبقه حاکم در آمریکا را به نمایش گذارد. حجم این بودجه هنگفت برای روغن کاری کردن ماشین نظامی آمریکا در عراق، نشان از آمادگی دولتمردان آمریکا برای تداوم سرمایه گذاری به منظور پیشبرد جنگ وحشیانه ای دارد که گرچه تاکنون، مستقیم و غیر مستقیم میلیونها قربانی بویژه در میان توده های ستمدیده برجای گذارده، اما چگونگی پیشرفت و "پیروزی" در آن، تاثیر چشمگیری بر موقعیت کلی آمریکا در توازن قوای موجود در میان قدرتهای بزرگ در سطح بین المللی خواهد داشت.

به گزارش مجله "فارین پالیسی" ۴ سال پس از اشغال عراق هزینه های جنگ برای دولت بوش، به جای تخمین "۵۰ میلیارد دلاری در زمان آغاز جنگ"، به "ده برابر" یعنی ۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است. در حقیقت، هم اکنون جنگ عراق برای آمریکا "۲۵۰ هزار دلار در هر دقیقه" خرج دارد. با این وجود نه نشانی از تخفیف این هزینه ها در کار است و نه نشانی از پایان صبر و ظرفیت دولت آمریکا در تامین این بودجه ها. به رغم تمامی مخالفتهای توده ای وسیع داخلی و بین المللی ای که دولتمردان جنگ طلب آمریکا با آن روبرو هستند، برغم آن که حتی با نیمی از این هزینه می توان به مصایب و بدبختیهای بیشمار میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان قربانی فقر و استثمار و بدبختی پایان داد؛ با این وجود، مدافعان این سیاست جنگی در هیات حاکمه آمریکا هر گونه "عقب نشینی" در جنگ عراق و هزینه های آن را منتفی دانسته، تعیین هر گونه "جدول زمانی برای خروج" نیروهای ارتش آمریکا را رد کرده و آن را نشانه "ضعف" در مقابل "دشمنان" قلمداد می سازند. و همه اینها در شرایطی ست که از پایان دهه ۹۰ امپریالیسم آمریکا با امواج جدیدی از یک بحران اقتصادی عمیق دست و پنجه نرم می کند. با توجه به این واقعیات، حال پرسیدنی ست که برآستی این کدام ضرورتها و منافع است که سیاستهای جنگ طلبانه کنونی و عطش سیری ناپذیر برای تداوم آن در دولت آمریکا، در خدمت تامین آنها قرار گرفته اند؟

با جمع بندی علمی و تاریخی از تجارب جنگهای اتفاق افتاده در جوامع بشری همواره گفته شده است که "جنگ ادامه سیاست است، منتها به طرق دیگر" و یا به عبارت ساده تر "هیچ یک از جنگها را از نظامهای سیاسی ای که موجد آنها شده اند نمی توان جدا کرد". هنگامی که نقطه عزیمت را، این آموزش تاریخی و نه ادعاهای جنگ سالاران قرار دهیم، آن گاه بروشنی درخواهیم یافت که آن چه در ورای شعله های خانمانسوز جنگ ضد مردمی در عراق می گذرد، برغم تمامی ادعاهای تامین "دمکراسی" و "حقوق بشر" و "مبارزه با تروریسم"، در خدمت منافع مادی و

اصولا گرایش به قهر و نظامی گری از طرف نیروهای ضد خلقی و براه انداختن جنگهای ارتجاعی و غارتگرانه ای که برغم تمامی ادعاهای بر پاکندگانش فاقد کوچکترین حقانیت و عنصر آزادیخواهانه و مردمی بوده اند، واقعیتی می باشد که با امر توسعه و انکشاف مناسبات سرمایه داری در عصر کنونی گره خورده است. به این اعتبار، جنگ همواره یکی از راه حل های سرمایه داری برای تخفیف و حل بحرانهای لاعلاج اقتصادی خود بوده است. با در نظر داشتن این اصل کلی می توان دید که تجاوز وحشیانه نیروهای ارتش آمریکا و متحدین اش به عراق و تداوم اشغال این کشور که با آفریدن صد ها جنایت ریز و درشت در حق توده های ستمدیده عراقی امکان پذیر گشته، تنها انعکاس گوشه ای از یک کشاکش خونین و جنگ بیرحمانه در سطح بین المللی می باشد و نمایی از یک تصویر عمومی را در مقابل ما به نمایش می گذارد.

نگاهی به اوضاع بین المللی بویژه در یک دهه اخیر نشان می دهد که دولت آمریکا

در کشاکش اختلافات فی مابین قدرتهای جهانی، با اتخاذ یک موضع تهاجمی نسبت به سایر شرکا و رقبای خود تلاش همه جانبه ای برای توسعه حضور نظامی مستقیم و کسب بازارهای بیشتر در تمام جبهه ها به رقبای خود سازمان داده است. برای مثال به لیبی و سومالی و سودان و ایتوپیا در آفریقا نگاه کنید. همین چندی پیش بود که برغم تمام اعلام "نگرانی های" دولت فرانسه، مقامات آمریکا در پیشبرد نقشه های جنگی خویش، اعلام کردند که در صدد ایجاد یک پایگاه جدید برای فرماندهی ارتش آمریکا در ۶ ماه آینده در یکی از کشورهای آفریقایی هستند. کار به جایی رسیده است که مفسران بورژوازی نیز در رابطه با آفریقا علنا از بروز یک "جنگ خاموش" در بین قدرتهای بین المللی سخن می گویند. به همین ترتیب می توان به فیلیپین و اندونزی در آسیای جنوب شرقی نگرست و متوجه شد که چه ضرورتی باعث شده که این مناطق در سالهای اخیر شاهد توسعه فزاینده حضور نیروهای نظامی آمریکا باشد. و یا می توان به استقرار و گسترش ظرفیت پایگاه های نظامی در کنار روسیه در آذربایجان و ترکیه و ... اشاره کرد و بالاخره نیز به تصمیم آمریکا برای استقرار یک "سپر بازدارنده موشکی" در لهستان و جمهوری چک توجه نمود. آنهم در شرایطی که مقامات دولت روسیه از این اقدام به عنوان "در پیش گرفتن شیوه ای امپریالیستی" برای آغاز یک "جنگ سرد" جدید یاد کرده اند که "محاصره" روسیه را "هدف" گرفته و آمریکا را رسماً متهم می کنند که با اتخاذ این روش ها در صدد به هم زدن "توازن استراتژیک جهانی" می باشد.

از سوی دیگر نگاهی به روند تغییر ارقام اختصاص داده شده به بودجه های نظامی آمریکا از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ حاکی از یک رشد تصاعدی در هزینه های نظامی این کشور در سالهای اخیر و بویژه از زمان پایان عمر دولت کلینتون است. در شرایطی که در زمان اوج "جنگ سرد" و مقابله با "ابر قدرت شوروی" مجموع هزینه های دفاعی رسماً اعلام شده آمریکا از مرز ۳۰۰ میلیارد دلار در سال بیشتر نشد، امروز با توجه با فقدان آن "خطر"، هزینه های نظامی آمریکا به تقریباً ۲ برابر صعود کرده و در سال ۲۰۰۷ رقم نجومی ۵۲۷ میلیارد دلار رسیده است. (۲) این واقعیت نشان می دهد که چگونه دولت آمریکا از طریق سازمان دادن یک ماشین غول پیکر نظامی در جهت حفظ موقعیت برتر خود به عنوان یک نیروی امپریالیستی کوشش می کند. گرچه حجم و بزرگی این ماشین غول پیکر نظامی با حجم کلان بدهی های این کشور انطباق ندارد، اما به مثابه شمشیر داموکلس بر سر سایر رقبای قدرتمند آمریکا در سطح جهانی نگه داشته شده است تا کار این قدرت را در کسب امتیازات اقتصادی مورد نظر تسهیل نماید. (۳) به این ترتیب هنگامی که به سیاستهای دولت آمریکا در یکی دودهه اخیر یک نگاه کلی بیاندازیم، براحتی متوجه ظهور سیاستهای میلیتاریستی و جنگ طلبانه جدیدی خواهیم شد که بویژه از اوایل سالهای دهه ۹۰ و پس از طی شدن "ماه غسل" سرمایه داری در دوران بعد از فروپاشی شوروی به جلوی صحنه رانده شده است.

همانطور که می دانیم دولت آمریکا از میان خاکستر جنگ سرد، با یک ماشین عظیم و تا بن دندان مسلح نظامی که به تنهایی از مجموع نیروهای نظامی بزرگترین دولتهای رقیب اروپایی خود نیز بزرگتر بود بیرون آمد. گرچه در همان زمان نغمه هایی از ضرورت کوچک کردن آن به گوش رسید، اما در عمل با خلق "دشمن" های جدید، بر ابعاد و حجم این ماشین جنگی اضافه شد. بیاد داشته باشیم که حصول به این موقعیت در شرایطی بود که امواج یک بحران شدید اقتصادی حاکم بر آمریکا، نظام حاکم بر این کشور را در تمام عرصه ها درنوردیده و خود را در ورشکستگی گاه و بیگاه بزرگترین

"نمادهای اقتصادی آمریکا" از جمله صنایع ماشین سازی و هوایی و کامپیوتری و بورس و .. نشان می داد. واقعیتی که با تشدید فقر و بیکاری و اخراج صد ها هزار تن از کارگران و زحمتکشان آمریکایی و بالنتیجه شورشهای اجتماعی مترادف بود. در مقابله با این بحران بود که برای "اعاده قدرت" آمریکا در سطح بین المللی راه حلهای نظامی و سیاست های جنگ طلبانه توسط استراتژیستهای هیات حاکمه تنظیم و در قالب "استراتژی دفاعی سده آینده" آمریکا تنظیم و اجرای آن در دستور کار طبقه حاکم قرار گرفت.

مطابق این استراتژی، دولت آمریکا رسماً به رقبای بین المللی خویش و از جمله دولتهای اروپایی، روسیه و قدرتهای "رو به رشد" نظیر چین اعلام می کند که از نظر او بازارهای جهانی باید دوباره به گونه ای تقسیم گردند که در آن نقش سرکردگی این قدرت در نظر گرفته شود. همچنین دولتمردان آمریکا در سند موسوم به "استراتژی دفاعی سده آینده" ضمن تاکید بر اهمیت نقش انرژی و منابع طبیعی در تضمین رشد اقتصادی دهه های آتی برای اقتصاد آمریکا، مرکز ثقل توجه خود را بر مناطق دارای انرژی نظیر خاورمیانه و شمال آفریقا متمرکز کرده و با مطرح نمودن ضرورت "برقراری دموکراسی" در این مناطق و "طرح خاورمیانه بزرگ"، آشکارا از عزم خویش برای ایجاد تغییرات سیاسی اساسی به نفع خود سخن می گویند. درست در پی اجرای چنان "استراتژی" ای است که امروز شاهد تغییراتی تا حد تعویض رژیمهای سیاسی با استفاده از نیروی نظامی و حضور مستقیم آمریکا در اینجا و آنجا هستیم. امری که بدون شک به معنی اقدامی جدید برای تجدید تقسیم بازارهای بین المللی و منابع حیاتی انرژی به نفع آمریکا و در نتیجه به ضرر منافع سایر جهانخواران می باشد. درست همین امر اعتراض و مقاومت سایر

قدرتهای سرمایه داری را باعث شده است. بطوری که در یک دهه اخیر ما شاهد بروز تنشهای متعددی در بین این قدرتها بوده ایم. خروج یک طرفه آمریکا از پیمان منع گسترش سلاح های استراتژیک، زیر پا گذاشتن موافقت نامه کیوتو مربوط به حفاظت از محیط زیست و گازهای گلخانه ای، نقض یک جانبه مقررات سازمان تجارت جهانی، تشدید جنگ تجاری (در زمینه فولاد، صنایع هوایی، ارزش دلارو ...) فشار برای محدود کردن نقش سازمان ملل در مناقشات بین المللی و به موازات اینها تشدید حضور مستقیم نظامی در تمامی مناطق استراتژیک و مهم اقتصادی تنها نمونه های کوچکی از مواضع یک جانبه و جنگ سالارانه تهاجمی آمریکا در مقابل سایر رقبا در سالهای اخیر را نشان می دهد.

هنگامی که از این منظر و با توجه به این حقایق به تصویر کنونی جهان نگاه کنیم، آن گاه واقعیات به صراحت نشان می دهند که لشکر کشی به افغانستان و عراق و ساقط کردن حکومتهای وابسته و خدمتگزاری نظیر طالبان و رژیم بعث، نداوم تهدید حمله نظامی به سوریه و ایران و سیاست حضور مستقیم نظامی و "عوض کردن" این رژیمهای تا مغز استخوان وابسته به قدرتهای امپریالیستی، تبلیغات سر سام آور در مورد "مبارزه با تروریسم" و..... همگی جبهه هایی از یک جنگ عظیم و گسترده در بین بزرگترین قدرتهای بین المللی برای تجدید تقسیم بازارهای جهانی و بردن سهم بیشتری از استثمار میلیاردها تن از کارگران و زحمتکشان و غارت دسترنج توده های رنجیده در سراسر گیتی می باشد.

با توجه به آن چه گفته شد می توان جایگاه "اختلافات" کنونی بین آمریکا و جمهوری اسلامی که زیر لوای "پرونده اتمی" در جریان است را نیز فهمید و درک کرد که سرنوشت جمهوری اسلامی نیز تابعی از برآمد این جدالها بوده و در چارچوب این معادلات رقم خواهد خورد. مساله اساسی در این جدال تا آنجا که به آمریکا باز می گردد همانا گسترش و تحکیم سلطه امپریالیستی خود در رقابت با سایر قدرتهای جهانی در منطقه می باشد. در نتیجه بدون توجه به تضادهای موجود در سطح بین المللی، بدون توجه به سیاستهای واقعی و منافع طبقاتی ای که در ورای تبلیغات و ظاهر سازیهای عوامفریبانه راجع به "مبارزه با تروریسم" و "سلاحهای اتمی" جریان دارد و بالاخره بدون توجه به سیاستهایی که دولت آمریکا در رابطه با پیشبرد منافع استراتژیک خویش تعقیب می کند، نمی توان به درک درست از آنچه که در رابطه با ایران مطرح است دست یافت. کسانی که آنقدر تبلیغات آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی و بلندگوهای بورژوازی را جدی می گیرند که آن ها را مبنای "تحلیل" های خویش قرار می دهند باید بدانند که در بهترین حالت، جز قربانیان غیر قابل احترام سفاهت و خود فریبی خویش نیستند. آنان که با قبول تبلیغات فریبکارانه دشمنان مردم، برای جمهوری اسلامی یک "ماهیت مستقل ملی" و "ضد امپریالیستی" قایلند، و فکر می کنند گویا دولت آمریکا براستی بخاطر جلوگیری از مسلح شدن رژیم وابسته جمهوری اسلامی به سلاح اتمی و یا هراس از تبدیل این رژیم پوشالی به یک "قدرت منطقه ای"

در صدد تهدید و اعمال فشار بر آن است، در حقیقت تحلیلهای خود را از نقطه ای شروع می کنند که تبلیغات امپریالیستی تمام کرده است؛ آنها به جای درک حقایق و کار آگاه گرانه، خواسته یا ناخواسته به تکرار کنندگان ادعاهای جنگ سالاران تبدیل شده و برای پوشاندن این ضعف خویش، مدال قهرمانی در مبارزه با "تئوری توطئه" را به سینه خود می زنند. در مقابل، برای تمامی افراد و نیروهایی که دل در گرو منافع توده ها دارند، توضیح این واقعیات بخشی از مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به دست توده های تحت ستم به مثابه شرط رسیدن به آزادی و دموکراسی در ایران است.

زیر نویس ها:

(۱) اخیرا رابرت گیتس وزیردفاع آمریکا اعلام کرده که آمریکا به دنبال یک حضورنظامی دیرپا درعراق شبیه به حضورنظامی آمریکا درکره جنوبی و ژاپن است.

(۲) اختصاص رقم نجومی ۵۳۷ میلیارد دلار برای هزینه های نظامی در شرایطی ست که مطابق آمار وزارت بازرگانی آمریکا رشد اقتصادی این کشور در سه ماهه اول امسال با یک کا هش شدید روبرو بوده و در حد صفر گزارش شده است، بطوریکه کارشناسان از پدیدار شدن "رکود اقتصادی" دوباره در آمریکا سخن به میان آورده اند.

(۳) جالب این جاست که دولت آمریکا در حالی به اختصاص بودجه های سر سام آور نظامی خود ادامه می دهد که مقامات این کشور، چین و روسیه را بدلیل افزایش بودجه نظامی خود در سال ۲۰۰۷ شدیداً مورد بازخواست و انتقاد قرار داده اند.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

نقش اتحادیه های کارگری امریکا در فروش کرایسلر و نابودی زندگی کارگران!

یک هفته پس از اعلام خبر فروش کمپانی کرایسلر (بخش واقع در امریکای شمالی موسوم به اتومبیل سازی آلمانی دایملر-کرایسلر) به شرکت سرمایه گذاری "سربراس"، "تام لا سورد"، مدیر کل کرایسلر اعلام کرد که اولین اقدام او قطع بیش از ۳۰۰ میلیون دلار بیمه بازنشستگی کارگران و در صورت لزوم اخراج تعداد بیشتری از کارگران (بیش از تعداد اعلام شده قبلی) خواهد بود.

البته این کمپانی که با کاهش فروش در امریکای شمالی روبرو شده بود از مدتها قبل از قرارداد اخیر فروش کرایسلر، اعلام کرده بود که طرح جدیدی برای بازسازی کارخانه ابداع کرده و طبق آن

در قرارداد اخیر فروش کرایسلر، "سربراس" به توافقاتی با سران اتحادیه اتومبیل سازی (UAW) رسید و در جلسه محرمانه ۲ ساعته ای که با حضور "ران کتل فینگر" و دیگر سران (UAW) و مدیران دایملر کرایسلر در ۱۲ ماه مه در اشتوتگارد انجام شد، پذیرفت که در مقابل همکاری رؤسای اتحادیه با قراردادهای جدید کار (یعنی اخراج ها و کاهش حقوق ها و مزایای کارگران) صندوق بیمه بازنشستگی کارگران را به شرکت بیمه ای که تحت کنترل اتحادیه است واگذار سازد. در واقع پولی که متعلق به صندوق بازنشستگی این کارگران است صرف خرید کمپانی های دیگر و نابودسازی مشاغل کارگران دیگر می شود.

۱۳۰۰۰ کارگر را طی سه سال آینده اخراج خواهد کرد. این کمپانی (طبق خصلت ذاتی سرمایه داری) در جستجوی راه های بیشماری برای کسب سود بیشتر و به عنوان مثال خلاص کردن گریبان خود از ۱۸ میلیارد دلار بدهی به صندوق بیمه بازنشستگی کارگران بود. اما از آنجا که کرایسلر هنوز در مقایسه با رقبای امریکایی خود یکی از سودآورترین کمپانی های اتومبیل سازی جهان می باشد، مجبور نشد که طبق روال معمول سرمایه داری در سالهای اخیر عمل کند. یعنی با تهدید به اعلام ورشکستگی و بستن کارخانه، کارگران را مجبور به پذیرش قراردادهای جدید و کاهش حقوق و مزایا نکرد، اما راه حل جدیدتری را در پیش گرفت. صاحبان کارخانه به یکباره چوب حراج را به کرایسلر زدند.

با اعلام این تصمیم تعدادی از بزرگترین غولهای سرمایه های مالی خصوصی همچون "بلک استون"، "سربراس" و همچنین "مگنا" (یکی از بزرگترین کارخانجات قطعات سازی غیر اتحادیه ای) برای خرید کرایسلر به رقابت پرداختند.

در سالهای اخیر، کمپانی های دارای سرمایه های عظیم مالی همچون گروه های نامبرده سرمایه های خود را در راه خرید کارخانه های حراج شده بکار می اندازند و سپس با اجرای

طرحهای بازسازی در آنها (یعنی اخراج تعداد زیادی از کارگران و کاهش حقوق و مزایای بقیه کارگران و در واقع تشدید استثمار کارگران)، آن کارخانه ها را کوچک تر و سودآورتر کرده و سپس با قیمتی بسیار بالاتر از قیمت خریداری شده می فروشند و از این طریق سود فراوانی می برند.

به عنوان مثال "سربراس" به عنوان یک کمپانی سرمایه گذار در سال ۱۹۹۲ تأسیس شد. و جالب است که اسم آن نیز بی مسما نیست (سربراس، سگ سه سر نگهبان دروازه برزخ است). این کمپانی، کارخانه هایی را که در حال ورشکستگی بودند به قیمت بسیار نازل خریداری می کرد و پس از انجام تغییراتی در شیوه اداره آنها (و در واقع با اخراج بخشی از کارگران و تغییر قراردادهای کار و کاهش حقوق و مزایای کارگران باقی مانده)، بدون آنکه کار تولیدی ای انجام داده باشد و یا کالای جدیدی را تولید کرده باشد، آنها را با قیمتی بسیار بالاتر می فروخت. به عنوان مثال این کمپانی در سال گذشته ۶ ماه پس از خرید ۶۰۰ شعبه از فروشگاه های زنجیره ای "آلبرتسان"، ۱۰۰۰ کارگر را اخراج کرد و به قول معروف، این فروشگاه ها را برای خریداران "جذاب" کرد. کمپانی مورد اشاره، همچنین در سال ۲۰۰۴ نیز فروشگاه های زنجیره ای "مروین" را خریداری کرد و سپس با تعطیل کردن ۶۲ تا از شعبه های آن و اخراج ۴۸۰۰ کارگر، آن را به اصطلاح بازسازی نموده و برای فروش آماده کرد. سربراس در سال جاری نیز یک کارخانه اتوبوس سازی در کانادا و چندین کارخانه تولید پوشاک در امریکا را با همین شیوه به اصطلاح "مدیریت جدید و کوچک و سودآورتر کردن آنها" به تعطیلی کشاند. صاحبان و مدیران "سربراس" جزو بزرگترین سرمایه داران دنیا هستند. به عنوان مثال مجله "فورچون" در سال ۱۹۹۹ "استفان فینبرگ" بنیانگذار "سربراس" را با سرمایه ای معادل ۲۷۴ میلیون دلار به عنوان یکی از ثروتمندترین امریکایی های جوانتر از ۴۰ سال معرفی کرده بود.

"بلک استون" نیز یکی دیگر از بزرگترین غولهای مالی دنیا در صنعت تولید قطعات اتومبیل است و کارش خرید کارخانه های تولید قطعات و سپس بازسازی آنها برای فروش است. به عنوان مثال، بلک استون، کارخانه قطعه سازی "اکسل" (American Axle & Manufacturing) را در سال ۱۹۹۷ از جنرال موتورز خریداری کرد و پس از اخراج بخشی از کارگران و کاهش حقوق کارگران باقیمانده، سهام آن را با سودهای نجومی فروخت.

قابل توجه است که در حال حاضر یکی از بنیان گذاران کمپانی "بلک استون" (شخصی به نام "دیوید استاکمن" که مدیر بودجه دولت ریگان بود) متهم به تقلب مالی در پروسه خرید یک کمپانی تولید قطعات به نام "کالیتز-ایکمن" و سپس کشاندن آن به ورشکستگی (و کسب سودهای فراوان از این طریق) شده

مشاغل کارگران دیگر می شود. ۷۰ درصد از سرمایه های اولیه اینگونه کمپانی های مالی از این طریق تهیه شده اند. طبق آمار رسمی، متوسط نرخ "سود حاصل از سرمایه" اینگونه کمپانی ها ۲۲,۵ درصد (در مقایسه با ۶,۶ درصد متوسط "سود حاصل از سرمایه" کارخانه ها و کمپانی های دیگر) می باشد. کسب چنین سودهای نجومی با شیوه های معمول تولید، همچون تولید و فروش اتومبیل امکان پذیر نیست. نوع فعالیتهای اقتصادی چنین کمپانی های مالی عموماً "دلالی" ها و خرید و فروشهای با ریسک بالا و پیچیده ای است که ابدأ به تولید "ارزش واقعی" منتهی نمی شوند. فعالیتهای اقتصادی کمپانی هایی مثل "سربراس" هیچ رابطه ای با تولید کالاهای جدید و یا تکنولوژی پیشرفته تر ندارند، بلکه فعالیتهای آنها در "به یغما بردن سرمایه های موجود" کوچکتر (و در واقع غارت هر چه وحشیانه تر نیروی کار کارگران) خلاصه می شوند.

یکی از زیانهای که چنین فعالیتهای سرمایه گذاری (خرید سهام این کمپانی ها با استفاده از موجودی صندوق بیمه بازنشستگی کارگران) برای کارگران دارد، این است که از آنجا که فعالیتهای اینگونه کمپانی های مالی با ریسک بسیار همراه است، صندوق های بازنشستگی کارگران نیز با خطراتی همچون ورشکستگی روبرو هستند. با اینکه کلیه لایه های طبقه حاکم بر کشورهای امپریالیستی در یورش به حقوق دمکراتیک کارگران و کاهش سطح زندگی آنان متفق القول و مشترک المنافع هستند، اما گسترش بی رویه شرکت های سرمایه گذاری خصوصی موجب نگرانی هایی در برخی از جناح های حاکمه سرمایه جهانی (بخصوص در اروپا) شده است. در حال حاضر رشد بادکنکی سرمایه های مالی اینچینی و عواقب خطرناک آن، در مجامع مالی دنیا به بحث گذاشته شده است و عده ای از سرمایه داران و گردانندگان نظام سرمایه داری از عواقب عملکردهای وحشیانه این کمپانی ها در حق کارگران که ممکن است به وقوع حرکتها و اعتراضات کارگری غیر قابل کنترل برعلیه کل نظام استثمارگرانه سرمایه داری منجر گردد، اظهار بیمناکی می کنند.

اما در مورد اتحادیه کارگری اتومبیل سازی آمریکای شمالی (UAW)، باید گفت که با تکمیل طرح هایی که در فوق به آنها اشاره شد و اکنون در دست اجرا است، (UAW) در آینده ای نزدیک به یکی از بزرگترین غول های شرکتهای بیمه تبدیل خواهد شد. البته رؤسای آن در حال حاضر نیز به عنوان سهامداران عمده شرکت بیمه ای که تحت کنترل (UAW) می باشد، با قربانی کردن منافع طبیعی و اولیه کارگران به ثروتهای بسیاری دست یافته اند.

است. واقعیتی که بوضوح از نقش دولتها و سیاستمداران در برآوردن منافع مادی طبقه حاکم خبر می دهد.

"مگنا اینترناشنال" نیز که سومین تولیدکننده قطعات اتومبیل در دنیا است، به دلیل پرداخت پائین ترین حقوق و مزایا و ایجاد بدترین شرایط کاری برای کارگران، رسواترین و بد نام ترین کارفرما در میان کارگران اتومبیل سازی آمریکای شمالی است.

کمپانی "آنکس Onex" نیز که قرار بود در خرید کرایسلر با "مگنا" شریک شود، یکی دیگر از سمبلهای سرمایه های مالی است که با ورود به صنعت اتومبیل سازی و خرید و فروش کمپانی های ارزان قیمت در حال ورشکستگی، صاحب سرمایه های عظیمی شده است. سرمایه داران این کمپانی در سال ۲۰۰۵ کارخانجات "بوئینگ" را در "کنزاس" و "اوکلاهوما" خریداری کرده و با اخراج ۲۰ درصد از کارگران و ۱۰ درصد کاهش حقوق کارگران باقیمانده، سودهای کلانی را به جیب خود سرازیر کردند.

ناگفته نماند که صاحبان این کمپانی که زندگی کارگران کارخانه های خریداری شده را ویران می کنند، در عوض در مورد مدیران کمپانی دست و دلبازی به خرج میدهند. به عنوان مثال حقوق "فرانک استروناک" مدیر "مگنا" در سال ۲۰۰۶ بیش از ۵۰ میلیون دلار بود و علاوه بر آن ۲۰ میلیون دلار نیز به عنوان حق الزحمه "مشاوره" دریافت کرده است. مبلغی که معادل دستمزد صد ها کارگر اخراجی در طول چند سال است

نکته قابل توجه در پروسه حراج اخیر کرایسلر، این بود که سرمایه داران در حین پیشبرد نقشه های ضد خلقی خود برای به خاک سیاه نشانیدن کارگران، به مذاکرات حاشیه ای با اتحادیه کارگران اتومبیل سازی (UAW) و پیشنهاد قراردادهای جدید و طرح های مختلف به آنها، نیز پرداختند. یکی از این طرح ها، فروش صندوق بیمه کارگران به (UAW) می باشد. چنین طرحی مسلم است که به زیان کارگران و به سود سرمایه داران خواهد بود. و غالباً سران اتحادیه ها یی که در چنین طرح هایی شرکت می کنند نیز صاحب مشاغل مهم و پردرآمدی نیز می شوند.

یکی از خصوصیات اینگونه کمپانی های مالی که بخصوص پس از سقوط بازار بورس در سال ۲۰۰۰ بیشتر رشد کردند، این است که مشمول مقررات دست و پاگیر دولتی نیستند. در نتیجه سرمایه های خصوصی را (که به دنبال بیشترین سود در کوتاه ترین زمان ممکن بودند) به خود جذب می کنند. به عنوان مثال صندوق بازنشستگی اداره آتش نشانی لس آنجلس و صندوق بازنشستگی معلمان پنسیلوانیا جزو سهامداران "سربراس" هستند. در واقع پولی که متعلق به صندوق بازنشستگی این کارگران است صرف خرید کمپانی های دیگر و نابودسازی

منافع کارگران را بیشتر زیر پا می گذارند و به عنوان رقابت با اروپا و حفظ مشاغل در امریکا (بخوان حفظ منافع سرمایه داران سه کمپانی بزرگ اتومبیل سازی امریکا) همکاری هایشان را با سرمایه داران (در ستم به کارگران) افزایش می دهند.

قرارداد اخیر فروش کرایسلر به "سربراس" و مطالعه عملکرد بخش اعظم اتحادیه های کارگری در کشورهای سرمایه داری بخصوص در چند دهه اخیر، نشان می دهد که عملکرد رهبران این گونه اتحادیه ها در تأمین مالی بوروکراسی گسترده و دادن کنترل منابع عظیم مالی ای همچون صندوق بیمه بازنشستگی به رؤسای اتحادیه در قبال همکاری بوروکراتهای اتحادیه با سرمایه داران در تغییر قراردادهای تمام وقت به قراردادهای نیمه وقت و کاهش حقوق و مزایای کارگران، ناشی از ماهیت و ذات واقعی این اتحادیه ها به عنوان یک ابزار سرکوب نوین در دست سرمایه داری می باشد. این اتحادیه ها هیچ نوع قربانی با منافع کارگران نداشته و فقط ابزارهایی هستند که در زیر نام طبقه کارگر در جهت تأمین منافع مادی سرمایه داران زالو صفت و دولتهای امپریالیستی عمل می کنند.

در قرارداد اخیر فروش کرایسلر، سربراس به توافقاتی با سران اتحادیه اتومبیل سازی رسید و در جلسه محرمانه ۴ ساعته ای که با حضور "ران گنل فینگر" و دیگر سران (UAW) و مدیران دایملر کرایسلر در ۱۳ ماه مه در اشتوتگارد انجام شد، پذیرفت که در مقابل همکاری رؤسای اتحادیه با قراردادهای جدید کار (یعنی اخراج ها و کاهش حقوق ها و مزایای کارگران) صندوق بیمه بازنشستگی کارگران را به شرکت بیمه ای که تحت کنترل (UAW) است واگذار سازد. یکی از اهداف (UAW) از در دست گرفتن کنترل صندوق بیمه بازنشستگی این است که مشکلات اجتماعی خود را حل کرده و از طریق قطع و کاهش حقوق و مزایا و بیمه و سطح رفاه کارگران، مخارج سر به فلک کشیده بوروکراسی اتحادیه را تأمین کند. البته اینگونه فعالیتهای مالی (UAW) و در واقع تبدیل آن به یک موسسه مالی نیز یک شبه صورت نگرفته، بلکه محصول پروسه ای است که از حدود سی سال پیش و به دنبال سقوط موقعیت صنعت اتومبیل سازی امریکا در بازار جهانی آغاز گشت؛ پروسه ای که طی آن بوروکراتهای اتحادیه ای تلاش کردند که سرنوشت خودشان را از سرنوشت کارگران جدا کنند و از قبل نابودی حیات و معاش کارگران، رؤسای اتحادیه به نان و نوایی برسند. آنها روز به روز

تشدید تبلیغات فریکارانه جمهوری اسلامی بر علیه دانشجویان مبارز!

مدتی است که محافلی از درون رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی از برپا کردن دوباره "انقلاب فرهنگی" در دانشگاه ها داسخن می دهند و به این ترتیب به سرکوب لجام گسیخته دانشجویان مبارز دست زده و جهت توجیه یورش به دانشجویان مبارز مبادرت به چاپ نشریات جعلی دانشجویی با مطالب تحریک آمیز بر علیه ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی نموده اند. در همین رابطه کروی معلوم الحال در دیدار با اعضای انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر و قیحانه تلاش نمود این اقدام را به مارکسیستها نسبت دهد. او گفته "باید بپذیریم که این کار را دانشجویان مسلمان نکرده اند، زیرا معنا ندارد کسی چنین کاری بکند آن گاه اسم خود را هم بر روی آن بزند. همه ما می دانیم هیچ بچه مسلمانی حاضر نیست چنین کاری بکند. ممکن است یک مارکسیست و یک نفوذی این کار را کرده باشد." سم پاشی های کروی جنایتکار بر علیه دانشجویان چپ و رادیکال در شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی از رشد ایده های مارکسیستی و چپ در

میان دانشجویان به هراس افتاده است.



اعتراضات مردمی و دستگیریهای گسترده در آذربایجان!

در سالگرد خیزش بزرگ مردم در آذربایجان در خرداد ماه سال پیش، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی تلاش وسیعی کردند تا امکان تجمع اعتراضی را از مردم این منطقه سلب نمایند اما علیرغم همه تشبثات آنها مردم مبارز بار دیگر به اعتراض بر علیه سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی پرداختند. تا جایی که روزنامه جمهوری اسلامی مجبور شد تا در ستون "جهت اطلاع" خود از نا آرامی در تبریز خبر داده و بنویسد که: "که گروهی دیروز در خیابان های تبریز قصد تظاهرات داشتند اما امکان برگزاری آن را نیافتند" به دنبال اعتراضات مردمی در تبریز و دیگر شهر های آذربایجان دادستان تبریز در یک کنفرانس خبری اعلام کرد: "تعدادی از افراد فرصت طلب که از خارج از کشور هدایت می شوند در تبریز اقدام به پخش اعلامیه جهت تجمع به خاطر سالگرد انتشار کاریکاتور توهین آمیز روزنامه ایران و وقایع پس از آن می کردند که دستگیر شدند" در همین رابطه روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: "علی رغم تبلیغات گسترده پان ترکیست ها در زمینه دعوت مردم تبریز برای اجتماع دیروز در مقابل بازار این شهر، بازار باز و مردم به کار روزانه خود مشغول بودند. عده ای که در خیابان ها قدم زنان منتظر حادثه ای بودند حوالی غروب درصدد ناآرام ساختن اوضاع برآمدند ولی عناصر اخلاکگر در پی حضور مردم و نیروهای انتظامی پراکنده شدند. پان ترکیست ها با کمک تبلیغات خارجی قصد داشتند در سالگرد حوادث سال گذشته تبریز در روز اول خرداد این شهر را به آشوب بکشانند که با هوشیاری مردم این توطئه خنثی شد" این دروغ ها در شرایطی انتشار می یابد که نماینده رژیم در مجلس از ارومیه به رادیو فردا گفت: "تبریز روز سه شنبه شاهد ناآرامی های بود که این مساله بعد از ساعت ۵ تشدید شده است." و در ادامه تاکید کرد که: "به نظر می رسد که تعداد دستگیر شدگان در روز های اخیر در تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی بیشتر از پانزده نفری است که دادستان عمومی و انقلاب این شهر اعلام کرده است." در ضمن روزنامه اعتماد ملی نیز از اخطار امنیتی به ۱۵۰ تن از فعالان و بازداشت شدگان تظاهرات سال گذشته آذربایجان خبر داد.

یگانلی نماینده سابق مجلس شورای اسلامی در رد ادعای دادستان تبریز گفت: "دستگیر شدگانی که دادستان تبریز از آنها نام برده است شامل کسانی می شود که در روزهایی پیش از سه شنبه دستگیر شده اند و تعداد آنها بیش از ۱۵ نفری است که دادستان خبر آن را اعلام کرده است." نامبرده در ادامه سخنان خود گفت: "بخشی از ناراضیتی مردم آذربایجان ریشه در مسایل قومی دارد، اما بخش دیگری از این اعتراض ها، انعکاس ناراضیتی از اوضاع عمومی کشور است." جالب است که بدانیم که علیرغم این دروغگوئی ها مطبوعات رژیم اعلام کردند که به دنبال نامه نماینده رژیم از تبریز به رئیس قوه قضائیه "بیش از ۱۰۰ نفر از بازداشت شدگان تظاهرات اخیر آذربایجان" از زندان آزاد شدند. در این نامه همچنین آمده است که: "به این وسیله به استحضار می رساند که در طول چند هفته اخیر ده ها نفر از جوانان و حتی میان سالان آذربایجانی در استان های آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل و قم به بهانه های مختلف دستگیر و بازداشت شده اند."

در سهایی از یک اعتصاب...

از صفحه ۴

اعتصاب دلیرانه هزاران کارگر نیشکر هفت تپه آینه تمام نمای ست که ماهیت ضد خلقی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم ایران یکبار دیگر با وضوح در آن هویدا می شود. نظام ضد خلقی ای که در راستای پیشبرد منافع سرمایه های خانه خراب کن جهانی و دولتها و کمپانی های چند ملیتی سازمان یافته و وظیفه ای جز تسهیل و گسترش سلطه وحشیانه امپریالیسم بر منابع و ثروتهای بیکران متعلق به کارگران و خلقهای تحت ستم ایران و تأمین حاکمیت سرکوبگرانه بورژوازی وابسته به امپریالیسم بر تمامی ابعاد حیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی توده های تحت ستم نداشته و ندارد. همان گونه که تجربه سالها حاکمیت ضد خلقی سلطنت پهلوی و حکومت سیاه رژیم جمهوری اسلامی در کشور ما نشان داده، رژیم های پاسدار این نظام فارغ از هر شکل و شمابلی که به خود بگیرند، وظیفه ای غیر از حفاظت و گسترش بنیان های این نظام آن هم با توسل به اعمال وحشیانه ترین روشهای سرکوب و اختناق نداشته و ندارند. این نظام استثمارگرانه عامل اصلی فقر و بدبختی و بیکاری و سرکوب میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم ماست و برای رهاشدن این خیل عظیم از زیر بار تمامی این مشقات راهی جز نابودی این نظام و محو سلطه امپریالیستهای حامی این نظام وجود ندارد.

پایگاه های نظامی آمریکا...

از صفحه ۱۴

چنان توافقات معافیتهی توسط قانون حمایت از نیروهای ارتش آمریکا American Service Member Protection و بوسیله کنگره صادر گردیده اند، هر چند اتحادیه اروپا این توافقات را غیر قانونی می داند. هنوز توافقات واجب دیگری باقی مانده اند؛ مانند توافقات خدماتی برای تأمین کردن و انبار کردن بنزین جت، مهمات و غیره، شرایط اجازه کردن دارائی های واقعی، و کمک اقتصادی به ایالات متحده (یعنی به اصطلاح کمک کشور میزبان به ایالات متحده) توافقات درباره تعلیم و تمرینات نظامی (آیا به زمین نشستن شبانه هواپیماها مجاز شمرده می شود یا نه؟ تعلیمات تیراندازی زنده؟) و خسارت آلودگی محیط زیست. هنگامیکه ایالات متحده به مثابه دولت پیروز یا ناجی نظامی - مانند شرایط پس از جنگ جهانی دوم در آلمان، ژاپن، ایتالیا و در کره جنوبی پس از صلح موقت بعد از جنگ ۱۹۵۲ - حضور ندارد، خیلی سخت تر می باشد آن نوع توافقاتی را مستقر کنی که به پنتاگون اجازه می دهد هر کاری را انجام دهد که کشور میزبان تحت فشار قرار بگیرد تا بخش بزرگی از هزینه آن فعالیت ها را به عهده بگیرد.

هنگامی که حضور آمریکا در نقش ناجی نیست، ساختار امپراطوری پایگاهی آمریکا تا حد زیادی شکننده به نظر می آید.

تشدید درگیری های

مسلحانه در کردستان

اخبار منتشره از تشدید درگیرهای نیروهای انتظامی با نیروهای مخالف رژیم در منطقه کردستان حکایت می کند. به گزارش رسانه های دولتی دو نفر از ماموران نیروی انتظامی در محورهای فرعی جاده مهاباد به سردشت در درگیری با افراد ناشناس به هلاکت رسیده و تعدادی مجروح شدند و این در حالی است که چند روز قبل دو استوار وابسته به هنگ مرزی شهرستان ماکو نیز در برخورد با افرادی که خبرگزاری دولتی آنها را "اشرار مسلح" می نامد به هلاکت رسیدند. همچنین در روزهای اخیر در شهرستان پیرانشهر گروهبانی از کارکنان هنگ مرزی این شهرستان، بر اثر

برخورد با تله انفجاری کشته شد. از سوی دیگر در ۲۰ خرداد ماه در اطراف مهاباد بین نیروهای حفاظت اطلاعات سپاه با مامورین نیروی انتظامی استان آذربایجان غربی درگیری رخ داد که در طی آن حداقل ۱۸ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی کشته و مجروح شدند.

یکی از نمایندگان مجلس رژیم در باره این درگیری گفت: "در روز حادثه، عده ای از نیروهای حفاظت اطلاعات سپاه که با پوشیدن لباس های محلی قصد استتار داشتند، در این محور کمینی را طراحی می کنند" اما "پس از رسیدن مامورین نیروی انتظامی به محل کمین، به اشتباه درگیری میان این دو گروه رخ می دهد که در جریان آن فاجعه تلخ "تعدادی کشته و مجروح می شوند. همچنین

خبرگزاری های رژیم از کشته شدن چهار عضو گروه پژاک در روستای پوش آباد اشنویه خبر دادند. در ضمن مقامات کردستان عراق اعلام کردند که ارتش ایران چند روستا را در ارتفاعات قندیل برای ساعتها بمباران نموده است.

به گزارش بی بی سی فرماندار شهرستان پشدر که روستاهای بمباران شده در آن قرار دارد گفته است که: "این حملات برای سرکوب گروه کرد مسلح موسوم به پژاک است که طی سالهای اخیر با ایران درگیر بوده است. ایران پیشتر نیز در تعقیب افراد پژاک موضعی را در کردستان عراق بمباران کرده بود."

جریان موسوم به پژاک در واقع شاخه ایرانی حزب کارگران کردستان ترکیه پ.ک.ک است

و از ظهور و فعالیت آن چند سالی بیش نمی گذرد. ارتفاعات قندیل و همچنین نواحی کوهستانی نوار مرزی ایران و ترکیه پایگاه اصلی فعالیت پژاک می باشد. به گزارش مطبوعات، جمهوری اسلامی زمستان گذشته سپاه پاسداران ایران عملیات گسترده ای را علیه پژاک به اجرا در آورد که طی آن تعدادی از اعضای این گروه، از جمله سه تن از فرماندهانش کشته شدند. در این عملیات شماری از اعضای سپاه پاسداران نیز کشته شدند که یکی از آنان سرتیپ سعید قهاری، فرمانده لشکر سوم نیروی زمینی سپاه بود که بر اثر سقوط هلیکوپتر حامل خود در منطقه موسوم به جهنم دره در شهرستان خوی همراه با هفت نفر از همراهانش به هلاکت رسید.



صحنه ای از اعدام فرزندان مبارز خلق کرد توسط مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، در اولین ماه های به قدرت رسیدن حکومت

حق تعیین سرنوشت حق مسلم خلقهاست!

ایالات متحده با

۷۳۷ پایگاه نظامی،

"امپراطوری جهانی"

بخشی از کتاب چالمرز جانسون به نام: "دشمن: آخرین روزهای جمهوری آمریکایی" ترجمه: غلام امیدوار

روزگاری بود می توانستی رد پای گسترش امپریالیسم را با شمارش مستعمراتش تعقیب کنی. استعمار به شیوه آمریکایی، استقرار پایگاه نظامی است: و بوسیله تعقیب مسیر تغییر سیاست پایگاه سازی در سطح جهانی، فرد می تواند هرچه بیشتر در باره "جای پای" گسترش یابنده امپراطوری آمریکا و نظامی گری که به همراهش در حال رشد می باشد بیاموزد.

کارچندان آسانی نیست که تعداد دقیق پایگاههای امپراطوریمان را ارزیابی کنید. اسناد رسمی و در دسترس عموم درباره چنین موضوعاتی - هرچند آموزنده - ولی گمراه کننده می باشند. مطابق فهرست موجود از اموال واقعی ای که وزارت دفاع از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۵ در سراسر دنیا دارا بوده و بر اساس "گزارش ساختمانهای پایگاهی"، افزایش عظیمی در شمار تاسیسات پایگاهی و پایگاههای نظامی ایالات متحده صورت گرفته است.

آمار کل پایگاههای نظامی آمریکا در کشورهای دیگر در سال ۲۰۰۵ بر مبنای منابع رسمی ۷۳۷ پایگاه می باشد. اما با در نظر گرفتن استقرار نیروی عظیم در عراق به منظور تحقق استراتژی رئیس جمهور بوش به نام "جنگ پیشگیرانه" گرایش به افزایش

تصویر یکی از

پایگاه های

نظامی

ضد خلعی

آمریکا در

افغانستان

پایگاههای نظامی در آنسوی دریاها همچنان ادامه دارد. جالب توجه است که تعداد سی و هشت پایگاه بزرگ و متوسط در سال ۲۰۰۵ به پایگاه های موجود در سراسر دنیا اضافه شد. بیشترین پایگاه ها، پایگاه های هوایی و دریایی برای استفاده جنگنده های بمب افکن بوده و شماری از آنها به منظور قرار دادن ناوگانها تحت یک فرماندهی واحد ایجاد شده اند. این رقم کمی بیشتر از سی و شش پایگاه دریایی و پادگانهای ارتش بریتانیا - موقعیکه امپراطوری استعمارگر بریتانیا در اوج قدرتش یعنی در سال ۱۸۹۸ بود - می باشد. امپراطوری رم در اوج قلدری خود در سال ۱۱۷ بعد از میلاد نیازمند سی و هفت پایگاه بزرگ جهت پاسداری از سلطه اش از بریتانیا تا مصر، و از اسپانیا تا آن سوی دریاها بود. به این ترتیب شاید شمار مطلوب دژها و استحکامات نظامی بزرگ برای یک امپریالیست که آرزوی تسلط مطلق بر جهان را دارد تقریباً میان سی و پنج تا چهل باشد!

مطابق آمار موجود در سال ۲۰۰۵ بوروکراتهای پنتاگون تخمین زدند که ارزش مالی پایگاههای آمریکا در آنسوی دریاها، رقمی حداقل برابر با ۱۲۷ میلیارد دلار بود - مطمئناً این رقم بسیار پانینی است اما بزرگتر از تولید ناخالص بیشتر کشورهای جهان می باشد - و هزینه این پایگاه ها در

داخل و خارج آمریکا تقریباً ۶۵۸/۱ میلیارد دلار (مبلغی که برای جایگزین کردن یک پایگاه بر اساس برآورد وزارت دفاع هزینه بر می دارد) می باشد. در طول سال ۲۰۰۵ فرماندهی عالی ارتش، تعداد ۱۹۶۹۷۵ سرباز و همچنین برابر همین رقم، افراد غیر نظامی و بستگان شان و مقامات غیر نظامی وزارت دفاع را در پایگاههایمان مستقر کرد، و علاوه بر این، تعداد ۸۱۴۲۵ نفر را در داخل و خارج از کشور به استخدام خود در آورد.

شمار کل پرسنل نظامی ایالات متحده در سال ۲۰۰۵ از جمله آنهایی که در داخل کشور مستقر هستند ۱۸۴۰۰۶۲ نفر بود. بر این رقم باید ۴۷۳۳۰۶ خدمه غیر نظامی وزارت دفاع و ۲۰۳۳۲۸ کادراستخدامی محلی را نیز اضافه نمود. مطابق آمار پنتاگون، پایگاههای نظامی ایالات متحده در آنسوی دریاها دارای ۳۲۳۲۷ سربازخانه، پناهگاه، بیمارستان و ساختمانهای دیگری ست که این نهاد مالکیتشان را دارا بود. علاوه بر این

رقم، پنتاگون تعداد ۱۶۵۲۷ ساختمان و تجهیزات مشابه را اجاره کرده است. وسعت این پایگاه ها که در فهرست اموال پنتاگون ثبت شده برابر با ۶۸۷۳۴۷ هکتار در آنسوی دریاها و ۲۹۸۱۹۴۹۲ هکتار در سراسر جهان بود به این ترتیب بطور ساده پنتاگون بزرگترین زمیندار در پهنه

جهان می باشد. این رقم ها هر چند که بسیار عظیم می باشند، اما هنوز در برگیرنده شمار واقعی و عملی پایگاههایی که در سرتاسر جهان به اشغال خود در آورده ایم نمی باشند.

گزارش ساختمانهای پایگاهی ۲۰۰۵ برای مثال اشاره ای به هیچکدام از پادگانهای موجود در کوسوو (یا صربستان که کوسوو هنوز رسماً یکی از ایالات آن می باشد) نمی کند - هر چند که در آنجا هنوز یک اردوگاه بزرگ قرار دارد که در سال ۱۹۹۹ با دیوار آهنی ساخته شده و بوسیله شرکت KBR اداره و نگاهداری می شود. این شرکت سابقاً به نام کلاگ براون و روت معروف بود که وابسته به شرکت هالیبرتون در هستون می باشد. مضافاً آن که، این گزارش پایگاههای ایالات متحده در افغانستان و عراق (از ماه می ۲۰۰۵، ۱۰۶ پادگان)، اسرائیل، قرقیزستان، قطر، ازبکستان و... را هم در این سرشماری از قلم انداخته است.

ارتش آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر تاسیسات غول پیکری در خلیج فارس و آسیای مرکزی برقرار کرده است. در مقدمه گزارش گفته می شود که "مکانهایی که توسط ملت‌های دیگر در اختیار ما گذاشته شده است" که اینها در گزارش شامل



نشده اند، چنین ادعایی موکداً درست نیست. گزارش بیست مقر در ترکیه را شامل می شود که دولت ترکیه صاحب آنهاست ولی با آمریکا مشترکاً از آنها استفاده می کنند. همچنین پنتاگون عمداً تأسیسات نظامی و جاسوسی به ارزش ۵ میلیارد دلار در بریتانیا را از قلم می اندازد، که سالهاست وجود آنها به راحتی به این بهانه که متعلق به نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا می باشند پنهان نگاهداشته شده اند. اگر یک صورت حساب صادقانه وجود می داشت؛ ابعاد امپراطوری نظامیان به احتمال زیاد به هزار پایگاه در آنسوی دریاها می رسید اما هیچکس حتی پنتاگون هم رقم واقعی پایگاه ها را نمی داند.

در برخی موارد کشورهای خارجی خودشان کوشش کرده اند پایگاههای نظامی ایالات متحده را مخفی نگاهدارند؛ آن هم از ترس اینکه اگر ساخت و پاختشان با امپریالیسم آمریکا فاش شود برایشان مخالفت عمومی ببار می آورد. یا در موارد دیگر به نظر می آید پنتاگون می خواهد ساختن تأسیسات نظامی با هدف تسلط بر منابع انرژی - و در وضعیت کنونی ساختن شبکه ای از پایگاههای نظامی برای اینکه عراق را علی رغم خواست هر دولتی که در آینده در عراق در بر سر کار آید، تحت هژمونی و تسلط نگاه دارد- را کوچک جلوه دهد.

دولت ایالات متحده کوشش می کند از فاش شدن هرگونه اطلاعاتی درباره پایگاههای نظامی که از آنها برای استراق سمع کردن در مکالمات جهانی ویا استقرار سلاح های هسته ای مان استفاده می شود جلوگیری کند. همان طور که ویلیام آرکن یک نویسنده با تخصص در همین مورد می نویسد: دولت "مسئولیت هایش درباره قراردادهای در این زمینه را نقض کرده است. ایالات متحده به

نزدیکترین متحدینش در ناتو درباره نقشه های هسته ای اش دروغ گفته، وجود ده ها هزار سلاح هسته ای، صدها پایگاه و چندین دوجین کشتی و زیردریایی در دنیا مخفی شده آن هم بدون هرگونه منطق نظامی و یا حتی دلیل و توجیه قابل قبول".

بطور مثال در اردن مخفیانه ۵۰۰۰ سرباز را در پایگاههایی در این کشور در مرزهای عراق و سوریه مستقر کرده ایم. (اردن هم چنین با سی. آی. ای در شکنجه و بازجویی از زندانیانی که به این کشور تحویل داده ایم همکاری کرده است.) با این وجود اردن دائماً می گوید هیچگونه توافقات ویژه ای با ایالات متحده ندارد و می گوید ایالات متحده هیچ پایگاه و حضور نظامی در اردن ندارد! این کشور رسماً مستقل است ولی حداقل در ده سال گذشته دنبالچه ایالات متحده بود. به همین ترتیب ما پیش از خروج مان از عربستان سعودی در سال ۲۰۰۳- به دلیل آنکه عربستان سعودی می خواست- عادتاً حضور یک ناوگان عظیم و بمب افکن های ب-۵۲ به سادگی قابل رویت را در جده تکذیب می کردیم. مادام که بوروکراتهای نظامی، فرهنگ مخفی کاری را به منظور مصون نگاهداشتن خود به مردم تحمیل کنند، هیچ کس و حتی نمایندگان منتخب مردم، از اندازه حقیقی پایگاههای نظامی آمریکا اطلاع نخواهد داشت.

در سال ۲۰۰۵ استقرار نیروها در داخل و خارج بطور قابل توجهی در نوسان بود. گفته می شود این به دو دلیل بود؛ یکی به این علت که موعد تغییر استراتژیمان برای تسلط بر جهان از مدتها پیش سر رسیده بود و دلیل دیگر تعطیل پایگاههای اضافی در داخل کشور در دستور بود.

در واقع به نظر می آید که بسیاری از این تغییرات تا ابعاد زیادی بر اثر اصرار دولت بوش در تنبیه کردن مردم و مدیران ایالات داخلی خود آمریکا که از سیاست های این دولت در عراق حمایت نکرده بودند و پاداش دادن به آنهاست که از کوشش های این دولت در عراق حمایت کردند، صورت گرفت. بدینسان در ایالات متحده شماری از پایگاههای نظامی به جنوب کشور (آن ایالاتی که بیش از همه طرفدار سیاست جهانی و سیاست دولت بوش در عراق بوده و هستند- م) منتقل شدند؛ آنطور که کریستین ساینس مونیتور گفت به ایالاتی که "بیشتر به سنت های نظامی گره خورده اند" تا شمال شرقی، غرب میانی شمالی یا ساحل اقیانوس آرام. یک تاجر اهل کارولینای شمالی با نگاهی عاشقانه و حاکی از علاقه نسبت به مشتریان جدیدش گفت: "ارتش به جاهانی می رود که می خواهندش و قدرش را می دانند".

نقشه تجدید آرایش ارتش به دور تصمیم پنتاگون به منظور خارج کردن دو لشکر ارتش از آلمان چرخ می زند - اولین لشکر زره پوش و اولین لشکر پیاده نظام - و همچنین یک تیپ (۳۵۰۰) از لشکر پیاده نظام از کره جنوبی - که در سال ۲۰۰۵ بطور رسمی در فورت کارسون گلرادو جایگزین گردیدند- اما مادام که مقاومت عراق ادامه دارد، نیروهای درگیر، بیشترشان در آنسوی دریاها هستند و تأسیسات در داخل برای آنها آماده نیستند؛ چرا که نه پول و بودجه کافی برای آماده کردن آنها وجود دارد. با اینحال، دیر یا زود نزدیک به ۷۰۰۰۰ سرباز و ۱۰۰۰۰۰ اعضای خانواده های آنها باید در داخل ایالات متحده جای داده شوند. ادعای "بستن پایگاه ها" در داخل ایالات متحده عملاً با ریختن پول هنگفت برای تقویت و طرح بزرگ کردن پایگاههاست و

مشتریان به چند منطقه منتخب می روند. در عین حال روندی که از نوعی تجدید سنگرسازی در امپراطوری به نظر می آید، ثابت می کند که چشم انداز آینده، نمایی است از رشد پایگاه های نظامی از نوع جدید؛ در دور دست ترین مناطق که ارتش ایالات متحده قبلاً هرگز در آنجا نبود بدون توجه به الزاماتی که مستلزم چنین کاری است.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، برای هر کسی روشن بود که فکر کند آمریکا دیگر نیازی به تمرکز نیروهای عظیم ارتشی در آلمان، ایتالیا، ژاپن و کره جنوبی برای مقابله با تهدیدات نظامی احتمالی ندارد. چرا که دیگر در آینده جنگی با اتحاد شوروی جود نخواهد داشت. در سال ۱۹۹۱ دولت بوش اول می بایستی آن مأموریت ها را پایان می داد و یا نیروهای زائد را انتقال می داد. و در واقع دولت برخی از پایگاهها در آلمان مانند پایگاه های دهانه فولدا - که زمانی به عنوان مسیر احتمالی حمله اتحاد شوروی به اروپای غربی دیده می شد- را بست. اما در آن سالها هیچ اقدامی برای جابجایی ارتش آمریکا در خارج از ایالات متحده انجام نگرفت.

در پایان دهه ۱۹۹۰ نو محافظه کاران تنوریهای جدیدی را برای گسترش امپریالیسم عریان بوسیله "تنها ابر قدرت" طرح ریزی می کردند؛ از جمله نقشه عملیات نظامی پیشگیرانه برای گسترش دمکراسی در خارج با قوه نظامی با هدف جلوگیری از سر بر آوردن هر کشور یا هر گونه بلوکی از کشورهای "تقریباً همتا" که ممکن است با برتری نظامی آمریکا رقابت کند، و یا رویای ایجاد یک خاور میانه "دمکراتیک" که تمام نعمت مورد نیاز ما را تأمین کند.

یکی از اجزاء نقشه بزرگ آنها نقل و انتقال و ساده و مؤثر کردن ارتش بود. اُس و اساس اینکار، نخست پیشبرد برنامه ای جهت تمرکز ارتش ایالات متحده به یک نیروی سبک تر، متمرکز، با تکنولوژی مرگبارتر بود؛ با این تصور که این کارسرمایه های زیادی را آزاد می کرد. سرمایه هایی که به منظور ژاندارمی امپراطوری بکار رود. آنچه که به نام "دگرگون کردن ارتش" معروف گردید ابتدا بطور عمومی در کمپین انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ مطرح گردید. سپس ۱۱ سپتامبر و جنگ در افغانستان روی دادند. در ماه آگوست ۲۰۰۲ زمانی که کل برنامه نیوکانه Newcon آغاز به اجرا شدن کرد، این برنامه بالاتر از هر چیز بر روی یک جنگ سریع و سهل جهت تبدیل کردن عراق به جزئی از امپراطوری، متمرکز گردید. این زمان رهبران غیر نظامی در پنتاگون بطور خطرناکی مطمئن شده بودند. زیرا که جنگ را عملی نظامی درخشان و شکست ناپذیر تصور کردند. همانطور که در سال ۲۰۰۱ در جنگ علیه طالبان و القاعده نشان دادند - یک استراتژی که دوباره آتش جنگ داخلی را از طریق پرداخت عظیم به جنگ سالاران اتحاد شمال و استفاده از قدرت هوایی آمریکا جهت حمایت از عملیات پیشروی به سمت کابل، شعله ور نمود.

در آگوست ۲۰۰۲ دانالد رامسفلد از "استراتژی ۱-۴-۲-۱ نظامی" اش برای جایگزین کردن آن با طرح دوران کلینتون به منظور دارا بودن ارتشی که توان دو جنگ بطور همزمان را داشته باشد پرده برداشت - در خاورمیانه و شمال شرقی آسیا. حال طراحان جنگ، تدارک دفاع از ایالات متحده را با اتکا به نیروی می دیدند که قابلیت "جلوگیری از تجاوز و تهدید" در

چهار "منطقه بحرانی": اروپا، شمال شرقی آسیا (کره جنوبی و ژاپن)، شرق آسیا (تنگه تایوان) و خاورمیانه را داشته باشد. ارتشی که توان شکست و تعرض در دو تا از این مناطق را بطور همزمان داشته باشد و همچنین توانمندی "پیروزی قاطع" در یکی از آن نبردها "در زمان و مکانی که خود انتخاب کرده باشیم" داشته باشد. همانطوریکه تحلیل گر امور نظامی و یلیام. ام. آرکین اظهار داشت "نیروهای نظامی آمریکا از قبل تا حد نهانی کش داده شده اند، استراتژی جدید، فراتر از آمادگی برای وقایعی که احتمالاً در آینده رخ می دهند می رود و شباهت به انتخاب نبردهایی در مناطق جدید را دارد".

یک پیروزی سهل و آسان سه هفته ای علیه نیروهای صدام حسین در بهار ۲۰۰۳ تنها همین نقشه ها را باز تأیید می کند. ارتش ایالات متحده حالا آموزش داده شده که چنان با قدرت باشد که توان تحقق هر مأموریتی را که به او محول کنند را داشته باشد. فروپاشی رژیم بعث در بغداد هم چنین وزیر دفاع رامسفلد را چنان جسور کرده بود که با استفاده از "متحول" کردن ارتش، کشورهایی را که در بهترین حالت نسبت به یک جانبه بودن ایالات متحده اشتیاقی از خود نشان نمی دادند کشورهایی مانند آلمان، عربستان سعودی، کره جنوبی و ترکیه را تنبیه کرده و به آنهایی که رهبرانشان به عملیات آزادی عراق خوش آمد گفته بودند، از زمره متحدین قدیمی مانند ژاپن و ایتالیا و نیز کشورهای سابق کمونیستی مانند لهستان، رومانی، بلغارستان پاداش می داد.

نتیجه یکی کردن استراتژی پایگاه سازی وزارت دفاع بطور غیر رسمی معروف به "بازبینی موقعیت جهانی" شد. رئیس جمهور جرج بوش برای

اولین بار آنرا در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۳ طرح نمود آنجانی که متعهد شد تا "موقعیت جهانی" ایالات متحده را "تجدید آرایش" کند. او آن عبارت را تصریح کرد و در ۱۶ آگوست ۲۰۰۴ در کنوانسیون سالیانه سربازان سابق جنگ های خارجی در سینسیناتی با دقت تشریح کرد. از آنجا که سخنرانی بوش بخشی از کمپین انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ بود، اظهارات در آن زمان چندان جدی گرفته نشدند. در حالی که او ادعا می کرد ایالات متحده قابلیت های نظامی در اروپا و آسیا را میان ۶۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ هزار کاهش خواهد داد، به شنوندگانش تضمین داد که چنین کاهش یک دهه طول خواهد کشید تا متحقق گردد - یعنی پس از پایان دومین دوره ریاست جمهوری و یک رشته قول دادنها که بیشتر به تجدید سربازگیری تا یک استراتژی شباهت داشت.

"در دهه آینده یک نیروی سریع الانتقال، و متمرکز خواهیم داشت یعنی اینکه شمار بیشتری از سربازانمان از همین جا در خانه (یعنی از آمریکا - م) اسکان داده شده و مستقر خواهند شد. بخشی از سربازان و توانمندیهایمان را به مناطق جدید انتقال خواهیم داد، طوری که سریعاً بتوانند به تهدیدات غیر مترقبه پاسخ گویند. این کار ... اضطراب را از روی سربازان مان و خانواده های آنها کاهش خواهد داد ... ببینید، اعضای ارتش اوقات بیشتری در خانه خواهند بود. و در خلال خدمتشان کمتر نقل و مکان خواهند کرد. همسران سربازان مان کمتر مجبور به تغییر شغل خود خواهند شد، و ثبات بیشتر و اوقات بیشتر برای فرزندان و خانواده هایشان خواهند داشت".

به هر حال وزیر دفاع رامسفلد در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۴، اولین جزئیات

مشخص نقشه را در برابر کمیته خدمات نظامی سنا فاش کرد. او نقشه را چنین تشریح کرد "بزرگترین بازسازی نیروهای جهانی آمریکا از سال ۱۹۴۵" او از معاون خود داگلاس فیت چنین نقل قول کرد: "در دوران جنگ سرد احساس قوی داشتیم که ریسک های بزرگ و جنگ ها در کجا خواهند بود. به آن ترتیب می توانستیم سربازان در آنجا مستقر کنیم. امروز با مفهومی تماماً متفاوت عمل می کنیم. ما نیاز داریم قادر باشیم یک رشته عملیات نظامی از جنگیدن تا محافظت از صلح را در هر کجا از جهان بطور سریع انجام دهیم".

باوجود اینکه ممکن است قابل دفاع بنظر آید، شرایط پایگاه سازی چشم انداز وسیعی از نظر دیپلماتیک و بوروکراتیک با پتانسیل و وضعیت های خطرناک را باز می کند که نظامی های طرفدار رامسفلد مطمئناً دست کم گرفتند. برای اینکه در مناطق جدید گسترش پیدا کنی وزارت خارجه و دفاع باید با کشورهای میزبان درباره توافقات وضعیت نیروها یا سوافز SOFAS (مخفف توافقات وضعیت نیروها - م) مذاکره کنند. بعلاوه باید مقوله نامه های دیگری مانند حق دسترسی داشتن برای جنگنده ها و کشتی ها در سرزمین های خارجی و فضای هوایی و توافقات ماده ۹۸ امضا شوند. منظور از ماده ۹۸ اساسنامه دادگاه جنائی بین المللی رم می باشد که به کشورها این حق را می دهد که شهروندان ایالات متحده را که در سرزمین آنها هستند از حوزه قضائی دادگاه جنائی بین المللی رم ICC معاف کنند.

گفتگو با رفیق نصیر تبریزی، از زندانیان دهه ۶۰!

(قسمت آخر)

تمام معنی بود. او مرا بیشتر یاد دائم الخمر هائی می انداخت که زمان رژیم سابق از شدت مستی و بی خیالی تا صبح داخل جوی آب خیابانها می افتادند. لمپن هائی که اجتماع و محیط پیرامونی خود را نه از طریق بینائی و شعور، بلکه تنها از طریق شکم و شکم به پائین نگاه کرده و می دیدند. او حال غلام حلقه به گوش روحانیت حاکم شده و نیاز های نظام سرمایه داری وابسته ورژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را در سرکوب مردم به روش خود پاسخ می داد. این وضع به امثال آنها قدرتی داده بود تا عقده های حقیر و پوچ شان را با خشونت و سرکوب آزادیخواهان و آزادیخواهی و هرگونه آزادی و از جمله آزادی اندیشه و تفکر ببوشانند. روشن است که یک چنین رئیسی همراه با همکاران و زیر دستان هم رنگ خودش چه برخوردی با زندانیان می توانست داشته باشد. از آنها جز دامن زدن به لوده گی، فحاشی، جلف بازی و ... کاری ساخته نبود. آنها به جز نشان دادن لمپنیزم از خود و رشد آن (به طوری که برخورد و عملکرد تمامی توابع در بند های قزل حصار موید این امر است) هنری نداشتند. تحقیر کردن و حقیر پنداشتن زندانیان برای جبران کمبود های خود کار آنها بود. البته جزئیات گسترده ترین برخوردها در بیشتر نوشته های زندان که بصورت کتاب در آمده اند، انعکاس یافته است.

پیام فدائی: آیا شما را به زندان دیگری هم منتقل کردند و چرا؟

پاسخ: من بیشتر از پنج، شش ماه در قزل حصار نبودم و با اولین گروه اعزامی

پیام فدائی: آیا در قزل حصار ملاقات با خانواده آزاد بود؟ اگر آری شرایط آن چگونه بود؟

پاسخ: اگر آزاد بمفهوم حضوری، نه! ولی ملاقات از پشت شیشه و صحبت تلفنی، بله!

پیام فدائی: آیا روزنامه و کتاب داشتید؟
پاسخ: توی قزل حصار اطاقی بود که هم کتابخانه، هم اطاق مطالعه، هم اطاق تلویزیون (جمعه ها بخاطر فیلم سینمایی بیشترین ترافیک را داشت) و هم کلاسهای مذهبی بود و در اینجا روزنامه و کتابهایی از مطهری و سروش و دیگر تنورسین های رژیم یافت میشد.

پیام فدائی: بیشتر وقت تان چگونه می گذشت؟

پاسخ: اکثر وقتها داخل سلولهای خود بودیم و بیشتر مشغول کارهای دستی و گپ زدنهای معمول و گاه بحث دوفره، مگر زمانی که راهرو آزاد بود و میتوانستیم قدم بزنیم و یا به سلولهایی که دوستی داشتیم سر بزنیم و زمانی هم که در حیاط بند باز میشد ورزش و قدم زدن و بازی های دسته جمعی (فوتبال - والیبال) و صحبت های دوفری در حال قدم زنی و مواقعی نیز برای خواندن روزنامه و یا دیدن تلویزیون به اطاق کتابخانه میرفتیم.

پیام فدائی: کمی از چگونگی برخوردهای رئیس زندان قزل حصار و دیگر همکاران او با زندانیان سیاسی بگویند.

پاسخ: حاج داوود رحمانی که گفته می شد قبلاً شغل آهنگری داشته است. یک لمپن به

اجباری در پائیز سال شصت و یک به زندان گوهردشت منتقل شدم (در آن زمان در زندان شایع بود که گوهر دشت زندان تازه سازی است و به شوخی می گفتند کرایه اش پائین است!!). اینکه چرا؟ حدوداً چند روز قبل از انتقال، ده، پانزده زندانی جدید وارد بند ما شدند. اینها را توی تمامی سلولها بویژه سلولهای ته بند (از سلول شماره شانزده تا بیست و چهار) تقسیم کردند و دو روز بعد هم آنها را از بند ما بردند. بعد از انتقال آنها یعنی روز بعد تمامی افراد سلولها را به نوبت داخل کتابخانه (مسجد) بند به صف کردند تا آنها که این بار با هیبت کولکوس کلانی آمده بودند زندانیان را شناسائی کنند. این مزدوران خود فروخته ترسوی نقاب زده هم، افراد را با معیار هائی که به آنها داده شده بود انتخاب و نشان دادند. کلا پنجاه و دو نفر از کل بند شناسائی شدند و بدنبال آن با تمامی وسائل به گوهردشت منتقل شدند. البته بعد از ما نیز این پروسه ادامه یافت.

پیام فدائی: آیا در این زندان شما در انفرادی بودی و یا عمومی؟

پاسخ: ما را با یک بنز خاور اطاق دار به زندان گوهردشت بردند. وقتی به آنجا رسیدیم ما ها را که چشم بند زده بودند در اطاقهایی به اندازه دو در سه جای دادند. من در اتاقی بودم که تعدادمان ده نفر بود. در آنجا از هواخوری خبری نبود و تنها سه بار برای دستشویی رفتن از اطاق خارج می شدیم. در این زمان بود که عباس شیبانی به عنوان نماینده مجلس ضد مردمی با هیئتی برای بازدید و چگونگی کارکرد زندان جدید به اطاقمان آمد و ما در حین صحبت، مشکلات و درخواستهای خود را مطرح کردیم. چند روز بعد از بازدید عباس

دو برادربه اتهام اکثریت که بیشتر چپ نشان میدادند تا اتهامشان) ، با اینهمه میشد با احتیاط ، بحث و تبادل افکار دو یا چند نفره کرد چه با مجاهدین و چه با بچه های چپ ، روزنامه را به نوبت اما راحت میتوانستی بخوانی و انگشت روی خبر ها بگذاری و اینکه مقالات اقتصادی را زیرو رو کنی .

پیام فدائی: چه مدت ملی کشی کردید؟ آیا از اوین آزاد شدید؟ چه ماهی و در چه سالی؟

پاسخ : نزدیک به یازده ماه ملی کشی کردم ودر اواخر شهریور سال شصت و سه از اوین آزاد شدم با کوله باری از تجربه، یاد گیری اندیشیدن و بدور از شوروهیجان بدنبال تئوری انقلاب بودن و با احساس تعهد در قبال حفظ و حمل صادفانه ابزار انقلاب و سپردنش به آیندگان . ودر خاتمه قدر دانی و سپاس خود را تقدیم شما خوبان میکنم که این فرصت را بمن دادید تا بتوانم بدینوسیله سهم کوچکی در افشاء سیاستهای بغایت جنایتکارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی داشته ویکبار دیگر از طریق ارگان شما یاد و خاطره عزیزان جانباخته دهه شصت را گرمی داشته و پاس بدارم. با تشکر و سپاس .

پیام فدائی: با تشکر از شما و به امید این که با همکاری زندانیان سیاسی رنج کشیده در زندان های جمهوری اسلامی، بتوانیم ابعاد جنایات این رژیم ضد مردمی در حق توده های مبارز ایران و فرزندان مبارزاش را در سطح هر چه وسیعتری بر ملا نموده و آنها را هرچه بیشتر مستند سازیم.

بودیم که به گوهردشت انتقال یافته بود و این جابجائی میتوانست معمولی باشد. ولی مطمئناً این دیدار باعث انتقالمان به انفرادی گشت .

پیام فدائی: چه زمانی دوباره به اوین منتقل شدید و چرا؟

پاسخ : اواخر بهمن سال شصت و یک و علتش هم این بود که ، در سال پنجاه و نه بخاطر پاره ای از در گیریها با افراد انجمن اسلامی در محیط کارم دستگیر و دو ، سه روز بازداشت و بعد از آن به قید ضمانت تا روز دادگاه آزاد گشتم. برگشتم به اوین بخاطر رسیدن زمان این دادگاه بود که بعلت نبود مدارکی بر علیه من و هم زمان محبوس بودنم در زندان ، حکمی نگرفتم.

پیام فدائی: در بازگشت به اوین، این زندان را چطور دیدید، چه تغییراتی کرده بود؟ محدودیت ها بیشتر شده بود یا کمتر؟

پاسخ : زمانی که دوباره به اوین منتقل شدم ، اوائل مدتی در انفرادی بودم تا فروردین سال شصت و دو و پس از آن به بند آموزشگاه منتقل شدم ، اطاقهای در بسته و سه نوبت دستشویی در روز و هواخوری ، شرایط همان شرایط بود با اینحال داخل اطاق آرامش و حال و ویژه داشت ، یکی اینکه افراد زیربازجویی کمتر بودند و دیگر اینکه اعتماد خاصی بین بچه ها وجود داشت و ترکیب اطاق مثل سال شصت اکثراً بچه های مجاهدین و حدوداً نه الی ده نفر بچه های چپ بودند (اقلیت - توفان - پیکار و

شبیانی، ما را دو نفر به دونفر به انفرادی بردند. انفرادیها اطاقهایی بودند در مقیاس یک ونیم در دو متر با توالت و لوله های کلفتی که آب گرم داخل آن جریان داشت. من در انفرادی بودم تا زمانی که دوباره به اوین منتقل شدم و تا پایان حکم دو ساله و دوران ملی کشی در همانجا ماندگار شدم .

پیام فدائی: آیا این هیئت آمده بود که به وضع زندانیان رسیدگی کند؟

پاسخ : در شکل ظاهر قضیه ، بله و ما نیز بر اساس همین نگرش (البته نه اینکه توهم داشته باشیم) واز موضع اعتراض به وضعیت تازه حرف زدیم و از اینکه دوباره داخل سلول گذاشته شده و به روزی سه دفعه دستشویی رفتن ، نداشتن روزنامه و..... اعتراض و شکایت کردیم .

پیام فدائی: انگار آنها هم خوب به خواسته های شما ترتیب اثر دادند!!

پاسخ : بله ، دو نفر، دونفر به سلولهای انفرادی که دارای توالتهای فرنگی بودند برده شدیم . این هم از اثرات بازدید بود!!

پیام فدائی: آیا فکر می کنید که شما را به این خاطر که با این هیئت صحبت کردید به انفرادی انداختند؟

پاسخ : من فکر میکنم بله. چرا که درست بعد از این دیدار ما را جابجا کردند اما از طرف دیگر هم شاید جابجائی مد نظرشان بود چرا که تازه ما از اولین گروههایی

تواب. پدیده ای نوظهور در زندان!

(قسمت ششم)

اشرف دهقانی

پیام فدایی: نوشته زیر، ششمین قسمت از بخشی از کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی با نام "جدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) است. این کتاب بزودی به چاپ رسیده و در اختیار علاقه مندان قرار خواهد گرفت.

با او گفتگو داشته‌ام، داود رحمانی این کار را در جهت در هم شکستن روحیه مقاومت در زندانیان و بطور کلی جهت ایجاد رعب و وحشت در بین آنان بکار می‌برد.

"ب، لخت‌کردن زندانیان در زیر دوش آب سرد و شلاق زدن آنها.

پ، قپانی‌زدن به زندانیان و رهاکردن آنها در زیر هشت.

ت، وادارکردن زندانیان به چهار دست و پا رفتن و صدای سگ (پارس کردن) درآوردن.

ج، خوراندن مدفوع به زندانیان.

چ، وادارکردن زندانی به خوردن موی سر.

ح، تزریق آمپول هوا در زیر پوست زندانی.

خ، پتو مالی: زندانی را داخل پتو پیچیده و با شلنگ و لگد مورد ضرب و شتم قرار دادن." (از اعمال

بهزاد نظامی تواب در حق زندانیان سیاسی مبارز موارد مشابهی در کتاب "نه زیستن نه مرگ" - جلد

نخست، صفحه ۲۷۴ با اختصاص تیتری به منظور توضیح شکنجه‌های انجام یافته توسط فرد مذکور،

قید شده شده است).

یکی دیگر از توابعی که در رأس تیمی متشکل از افرادی نظیر خود، ضمن ارتکاب به اعمالی

جنایت‌بار به بازجویی از زندانیان در بند می‌پرداخت، مجتبی میرحیدری بود که در رابطه با سازمان اقلیت

دستگیر شده بود. نامبرده در زمستان سال ۶۰ مسنول بند یک واحد سه قزل‌حصار (بند

مارکسیست‌ها) بود و در آنجا به همراه توابعی دیگر که به عنوان معاون و دستیاران او عمل می‌کردند

(افراد) چون محمود ناطقیان، حسین جوانزاده موحد، محمدرضا قربانی، قناعتی و...) با شکنجه

زندانیان مبارز، اطلاعاتی از آنها به دست آورده و سپس آن زندانیان را تحویل بازجویان رسمی در

زندان اوین می‌داد. ر. پارسا، یکی دیگر از زندانیان باقی‌مانده از دهه ۶۰، در نوشته‌ای که پیشتر از آن

صحبت شد، ضمن نام‌بردن از مبارزینی که در این پروسه مورد شناسایی قرار گرفته و اعدام شدند، در

این مورد می‌نویسد: "در این میان توابعی چون بهزاد نظامی، مجتبی میرحیدری و... فشار را دو

چندان ساختند. این فشارها نه تنها ادامه کار دستگاه تواب‌سازی را تضمین می‌کرد بلکه حتی منجر به

شناسایی و اعدام جمعی از زندانیان که قبلاً حکم گرفته بودند، شد." وی در ادامه مطلب اضافه

آورده و اطلاعاتی نداده بود می‌بایست به چه روش‌های ردیابانه و جنایتکارانه‌ای متوسل شوند تا به هدف خود نایل آیند! آنچه در زیر می‌آید بخشی از اعمالی است که بهزاد نظامی به همراه دیگر توابع هم‌تیم‌اش و از جمله مهرداد خسروانی (از مسنولین قبلی نواحی سه‌گانه سازمان مجاهدین خلق در سال ۶۰ و مسنول چند تیم عملیاتی) در زندان قزل‌حصار بر علیه زندانیان مبارز بکار می‌برد. گزارش این اعمال از زبان یک زندانی سابق (محمود خلیلی) (*) نقل می‌شود:

"بهزاد نظامی یکی از هواداران سازمان مجاهدین بود که بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر و به سرعت تبدیل به مهره و عصای دست لاجوردی گشت. او در زمستان ۶۰ به عنوان مسنول یکی از بندهای زندان قزل‌حصار با اختیارات تام و تمامی که داشت، دست به فجیع‌ترین اعمال ضدانسانی بر علیه زندانیان سیاسی می‌زد. از جمله این اعمال عبارت بودند از: الف، سینه‌خیز بردن زندانیان در طول راهرو واحد قزل‌حصار همراه با شلاق زدن با شلنگ آب."

برای این که بتوانیم شدت شکنجه فوق را در ذهن خود به تصویر درآوریم لازم است بدانیم که زندان قزل‌حصار از ۳ واحد تشکیل شده که هر واحد دارای ۴ بند عمومی و ۴ بند مجرد بود. راهرو هر واحد چنان درازانی داشت که پاسداران مسافت ابتدا تا انتهای آن را با دوچرخه طی می‌کردند؛ تواب فوق‌الذکر در طول چنین راهرونی بود که زندانیان سیاسی را درحین زدن شلاق، سینه‌خیز می‌برد! این موضوع نیز قابل ذکر است که سینه‌خیز بردن به طریق فوق‌الذکر عمل وحشیانه شکنجه‌باری بود که رئیس زندان قزل‌حصار (داود رحمانی)، مدتی آن را در یکی از راهروهای همان زندان در مورد زندانیان زن بکار می‌گرفت. بنا به گزارش پروانه علیزاده در کتاب "نگاه کنید راستی است" (و فرد دیگری که در آن زمان در آن زندان بسر می‌برد و من شخصاً

به موضوع تواب‌های درون زندان برگردیم. در حوزه کارهای عملی در سال‌های اول دهه ۶۰، در میان توابعی که به انجام وظایف ضدانقلابی‌ای که در فوق به آنها اشاره شد می‌پرداختند، افرادی حضور داشتند که نه فقط اسامی تمام کسانی را که به عنوان مخالفین جمهوری اسلامی می‌شناختند همراه با اطلاعاتی که برای دستگاه سرکوب مفید بود در اختیار نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار داده و موجب دستگیری و مرگ انسان‌های شریف زیادی شدند، و نه فقط خود، کار شناسایی نیروهای انقلابی و مبارز و سپردن آن‌ها به دست جلادان و شکنجه‌گران را در عمل به عهده گرفتند، بلکه در عین حال در درون بندها، به دستیار رؤسای زندان‌ها تبدیل شده و جهت سرکوب هرچه شدیدتر زندانیان و ایجاد فضای رعب و وحشت در میان آنان، به کار ضرب و شتم و آزار و اذیت زندانیان مشغول شدند. در این ردیف می‌توان از کسانی چون بهزاد نظامی همراه با توابع هم‌تیم‌اش و مجتبی میرحیدری با دیگر توابع همکارش نام برد (فرد اول در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق و فرد دوم در ارتباط با سازمان اقلیت دستگیر شده بودند).

اینها در ضمن کسانی بودند که هم‌اتپور که در صفحات پیشین آمد، مأموریت بازجویی دوباره و سه‌باره از زندانیان در درون بندها و سلول‌ها را به عهده گرفته بودند تا کار نیمه‌تمام بازجوهای رسمی در اتاق‌های بازجویی و شکنجه را به اتمام برسانند. این دسته از توابع، زندانیان تازه‌رسته از شکنجه در اتاق‌های بازجویی را که هنوز زخم‌های شکنجه را با خود داشتند، نیمه شب از خواب بیدار کرده و به "زیر هشت" (محلّی که اتاق‌های مربوط به نگهبانان و دفتر هر بندی در آن واقع شده بود) می‌بردند و به سنوال و جواب از او می‌پرداختند. اگر شکنجه در اتاق‌های بازجویی عمدتاً با استفاده از کابل و دست‌بند قپانی‌زدن و آویزان‌کردن صورت گرفته بود، تصور کنید که اینان برای اخذ اطلاعات از مبارزی که زیر شکنجه بازجویان رسمی دوام

زندانی را به تنهایی نداشت و حتماً باید دیگر تواب‌ها دور و برش می‌بودند تا چنین کاری را بکند. وی افرادی را که در بیرون از زندان می‌شناخت و یا در مسیر کوه دیده بود، در بند بازجویی می‌کرد و پس از انجام بازجویی‌های متعدد، بالاخره اطلاعاتی از زندانی کسب نموده و او را تحویل بازجویان رسمی در اوین می‌داد.

۳- قناعتی: یکی از چابلوسترین و خودفروخته‌ترین افراد بود. وی بعد از ناطقیان مسنول بند یک واحد سه شد. زندانیان به او لقب "جنایتی" داده بودند.

۴- محمدرضا قربانی: یکی از همکاران نزدیک مجتبی میرحیدری در بند یک واحد ۳ بود. وی را به عنوان نفوذی به واحد یک بند یک فرستاده بودند که در آنجا یکسری از زندانیان مبارز را شناسایی کرده و باعث انتقال آنها به گوهردشت شده بود. پس از اینکه از واحد یک برگشت، معاون ناطقیان گشت و در کار بازجویی و ضرب و شتم زندانیان سیاسی با او همکاری می‌نمود. وی در ازاء خوش‌خدمتی به حاج داود و عربده‌کشی‌های حقیرش پله‌های ترقی (!!) را طی کرد و پس از مدتی مسنول بند یک واحد یک شد و در این سمت، "انجام وظیفه" نمود.

۵- احمد اصفهانی (اصفهانی، فامیل وی نبود ولی او به این اسم شناخته می‌شد) قبلاً ارتشی بود و حال در زندان به مسنولیت بند یک واحد یک رسیده بود (پس از رفتن مسنول قبلی). وی یکی از توابینی بود که در فرستادن زندانیان مبارز به "قیامت" و "تابوت"‌ها شهرت یافت.

۶- کریم برقی: یکی از تواب‌های فعال بند بود ولی آنچنان عرضه‌ای نداشت تا مسنولیتی در بند داشته باشد اما به هر طریق که می‌توانست به ارتجاع در زندان خدمت می‌کرد. مثلاً یک روز او به یک زندانی به نام حاتم گیر داده و شروع به اذیت و آزار وی کرد. حاتم طاقتش سر آمد و محکم زد توی گوش کریم برقی. با داد و بیداد کریم برقی، پاسداران و توابین بند سر رسیدند و ریختند به سر حاتم. وی را به زیر هشت بردند و چون در آنجا تعدادی بطری شکسته روی زمین ریخته بود، موقع کتک‌زدن حاتم وی روی شیشه‌های شکسته بطری افتاده و شاهرگش بریده شد. وضع طوری شد که حاتم را به بهداری بردند و...

(ادامه دارد)

خطرناک را داشته باشند. درست در چنین وضعی بود که توابین کوتوله‌ای نظیر شاهرضا بابادی، جنایت می‌آفریدند. در کتاب "نه زیستن نه مرگ"، جلد یک، صفحه ۴۸، ما او را در هیبت قاصدک مرگ، در حال اجرای یکی از مأموریت‌هایش می‌بینیم: "یک زندانی تواب به نام شاهرضا بابادی که هوادار سابق سازمان پیکار بود، در میان زندانیان بود. او جهت شهادت علیه زندانیان هم‌بندش که بیشترشان هوادار سازمان پیکار یا "خط سه" بوده و متهم به داشتن تشکیلات در زندان بودند، آمده بود... هشت تن از ۲۰ زندانی مزبور به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. شاهرضا به همراه مجید بسطچی یکی از هواداران مجاهدین که در آن روزها در شعبه‌های بازجویی کار می‌کرد، در میان زندانیان به جاسوسی پرداخته و دریافت‌هایشان را تحویل شعبه‌های بازجویی می‌دادند."

توضیح اعمال توابین در بندهای عمومی شرح حال دیگری است که آن را به قسمت دیگر این فصل موکول می‌کنم، ولی جا دارد در اینجا از زبان یکی دیگر از زندانیان سابق (نصیر تیریزی) (*) چند تن از توابینی که در زمستان سال ۶۰ در درون بند مارکسیست‌ها در قزل‌حصار به کار بازجویی از زندانیان می‌پرداختند و یا به طرق دیگر به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی در زندان خدمت می‌نمودند، مختصراً معرفی شوند.

۱- مجتبی میرحیدری: مسنول بند ۱ واحد سه بود. یک سال حکم داشت و در ضمن گذراندن حکم خود همانند یک بازجوی حرفه‌ای در بند عمل می‌کرد. نصف شب‌ها برای گرفتن اطلاعات، زندانیان را بیدار و به اتاق زیر هشت برده و شروع به بازجویی می‌کرد. او با گرفتن اطلاعات داده‌نشده و لوئرفته تعدادی از بچه‌ها، آنها را دوباره به اوین فرستاد. مجتبی بعد از اتمام حکم زندانش و پس از آزادی، با دادستانی همکاری کرد و به مهره دست راست لاجوردی تبدیل گردید.

۲- محمود ناطقیان: بعد از مجتبی، مسنول بند شد. او نیز در ارتباط با سازمان اقلیت دستگیر شده بود و داستان دستگیری‌اش که جلوه‌ای از حماقتش را بیان می‌کرد، زبانزد تمامی بند بود. از نظر شخصیتی آدمی ضعیف و بی‌شعور و بدون هیچگونه آگاهی سیاسی بود. او خود جرأت دست بلند کردن به روی

می‌کند: "جالب است که شنیده‌ام محمد رضا قربانی که از همکاران اصلی مجتبی میرحیدری بود بعد از آزادی به سوئد رفته و از آن کشور پناهندگی گرفته است. حسین جوادزاده موحد، فرامرز نریمیسا و هوشمند از دیگر همکاران اصلی میرحیدری بودند. در واقع حتی بیشتر از میرحیدری، این حسین جوادزاده موحد بود که با کینه‌ی عجیبی به دنبال اعمال فشار بر روی زندانیان و حتی اعدام آنها بود." زندانی سیاسی فوق‌الذکر همچنین از دو تن از کسانی که در اثر فشار این دار و دسته تواب به صف آنان پیوسته و ارتجاع را تقویت نمودند، از شاهرضا بابادی و داود بامداد یاد می‌کند و در مورد فرد اول می‌گوید: "شاهرضا بابادی نوجوانی بود ۱۶ ساله که در جریان بازجویی‌های مداوم مجتبی میرحیدری و حسین جوادزاده موحد تاب تحمل را از دست داده و مدتی بعد از اعترافات، خود نیز دچار بیماری روانی و عدم تعادل گشت". اما، آنطور که معلوم است نوجوان بخت‌برگشته مزبور بعداً بهبود یافت؛ و بالاخره در حدی که بتواند به یکی از ابزارهای دست لاجوردی تبدیل شود، "تعادل" خود را بازیافته و پس از آن در اجرای اوامر آن جلا، به هر کار کثیف و رذیلانه‌ای بر علیه زندانیان سیاسی دست زد. انسان در این موارد به یاد فیلم‌های دراکولانی می‌افتد که در آنها دراکولای اصلی با فروبردن دندان‌های تیزش در گلوی اسیرانش دراکولاهای جدیدی می‌آفریند؛ و یا دایناسورهایی را به ذهن می‌آورد که به انسان‌هایی- از زن و مرد و نوجوان و کودک- حمله‌ور شده‌اند، و انسان‌ها در حالی که با آن دایناسورهای زشت و درنده می‌جنگند، ناگهان خود را در محاصره بچه دایناسورهای تازه از تخم درآمده می‌بینند که به هیچوجه کمتر از دایناسورهای بزرگتر خطرناک نبوده و آن انسان‌ها جز با مقابله با چنین موجودات زشت و درنده ریز و درشت قادر به حفظ زندگی خود نیستند! زندانیان سیاسی‌ای که در سال‌های اول دهه ۶۰، در شرایط وحشت‌بار و جهنمی زندان جمهوری اسلامی گرفتار آمده و علیرغم همه وحشت‌ها و فشارها، همچنان مدافع شرف و انسانیت باقی مانده بودند، آنها که هرگونه همکاری با دراکولاهای دایناسورها را رد نموده و از جنس آنها نمی‌شدند، حکم همان انسان‌های فیلم‌های مذکور را داشتند که ناگهان در محاصره چنان موجوداتی قرار گرفته بودند- البته بدون آنکه این انسان‌های واقعی، دست و بال آزادی هم برای مقابله با آن موجودات

نگاهی به برخی از اخبار

* به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی افراد ناشناس با حمله به امام جمعه شهر هشتگرد وی را با ضربات چاقو به هلاکت رسانده و سپس با موتور سیکلت متواری شدند.

* در چارچوب طرح سرکوبگرانه تامین امنیت اجتماعی، یکی از افسران نیروی انتظامی کرج که در روز ۱۸ خرداد ماه فصد دستگیری جوانی را داشت به ضرب چاقوی جوان نامبرده مجروح و بعداً به هلاکت رسید.

* به دنبال دستگیری تعدادی از کارگرانی که برای برگزاری هر چه پر شکوه تر مراسم روز جهانی کارگر فعالیت می کردند تعدادی از دانشجویان چپ دانشگاه های علامه، شریف و پلی تکنیک دست به ایجاد "صندوق حمایت از کارگران زندانی" زده و با پخش بروشورهایی به توضیح موقعیت این کارگران در میان دانشجویان پرداختند.

* بر اساس گزارشات رسیده در اواسط خرداد ماه مسئولین زندان ارومیه به بهانه بازرسی، بند زندانیان سیاسی را مورد یورش وحشیانه خود قرار داده و ضمن ضرب و شتم زندانیان سیاسی تعدادی از آنها را به سلول های انفرادی منتقل نمودند.

* کارگران شرکت قوه پارس که تولید کننده انواع باتری در سایز های مختلف می باشد به دلیل عدم دریافت حقوق بار دیگر در مقابل استانداری قزوین دست به یک تجمع اعتراضی زدند. این کارگران که یازده ماه است دستمزد نگرفته اند بحران کارخانه را ناشی از سیاستهای نادرست مسئولین و واردات بی رویه باتری به ویژه از کشور چین اعلام کردند.

* با افزایش قیمت خشت خام از ۷ هزار و پانصد تومان به ۹ هزار تومان، اعتصاب دو روزه هفت هزار کارگر شاغل در کوره پز خانه های خاتون آباد پاکدشت، ورامین و قرچک با موفقیت پایان یافت.

* کارگران شرکت کف کار رشت که یازده ماه است حقوق دریافت نکرده اند در اعتراض به وضعیت خود و بلاتکلیفی در مقابل استانداری دست به یک تجمع اعتراضی زدند. این شرکت که از

کارخانجات بزرگ استان گیلان بوده پس از واگذاری به بخش خصوصی دچار مشکل شده و کارفرمای جدید به خاطر فروش زمین کارخانه آن را تعطیل کرده و کارگران را سرگردان نموده است. شدت فشارهای طاقت فرسا بر کارگران این کارخانه به حدی است که در ۳۰ اردیبهشت ماه یکی از آنها به نام حسن حسینی با ۱۸ سال سابقه کار در اثر فشار شرایط خود را حلق آویز کرده و جان باخت.

* رابرت گیتسر وزیر دفاع امریکا اعلام کرد که امریکا به دنبال یک حضور نظامی دیر پا در عراق می باشد. وی برای روشن کردن منظور خود حضور نظامی امریکا در کره جنوبی و ژاپن را مثال زد. از سوی دیگر رئیس جمهور امریکا لایحه ای را امضا کرد که بر اساس آن اگر دولت دست نشانده عراق به برخی از اهداف از پیش تعیین شده دست نیابد امریکا کمک های خود را به این کشور قطع خواهد کرد. یکی از این اهداف تصویب قانون تاراج منابع نفتی عراق و کنترل آن توسط شرکتهای امپریالیستی می باشد.

* عبدالله رمضان زاده از جبهه مشارکت اسلامی اعلام کرد که ماه پیش ۳۰۰ هزار کارگر بیکار شده و با اجرای برنامه های دولت احمدی نژاد هر سال ۵۰۰ هزار نفر به تعداد بیکاران کشور اضافه خواهد شد. این اخبار در شرایطی انتشار می یابد که دولت ضد خلقی احمدی نژاد فریبکارانه کوشیده است تا خود را مدافع حقوق کارگران و خواستهای آنها جا بزند.

* در جریان ملاقات جیمی کارتر رئیس جمهور سابق امریکا با پراچاندا رهبر حزب کمونیست نپال در کاتماندو پایتخت این کشور، کارتر از رهبر حزب کمونیست خواست که خشونت را بطور کامل تقبیح کند و رهبر این حزب نیز از کارتر خواست که در جهت خارج ساختن نام این حزب از لیست تروریستی دولت امریکا کمک کند.

* به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی ماه گذشته حجت السلام شیخ حسن جمشیدی نماینده مجلس رژیم از نکا و بهشهر که دارای همسر و دو فرزند می باشد در خانه خود همراه با یک دختر نوجوان "بدون داشتن صیغه نامه و یا عقد نامه معتبر" در "حال معاشقه" بوسیله نیرو های انتظامی دستگیر شد.

* مرد ۳۰ ساله ای پس از اینکه نتوانست با مسئولین "بانک ملت" در شهر کرج در مورد چگونگی باز پرداخت اقساط وام دریافتی اش به توافق برسد خود را از طبقه هفتم ساختمان این بانک به پائین پرت کرده و در دم جان سپرد.

* شبکه تلویزیونی "سی بی اس" امریکا با نمایش فیلمی که اخیراً از یکی از تیم خانه های بغداد گرفته شده صحنه های هولناکی از شرایط زندگی کودکان این تیم خانه را به نمایش گذاشت. در این فیلم کودکان لخت و گرسنه ای نشان داده می شوند که قرار بوده در تیم خانه "الحنان" که در شمال غربی بغداد واقع شده از آنها نگهداری شود. کودکانی که از فرط گرسنگی حتی قدرت حرکت و فریاد هم نداشتند. به دنبال این رسوائی، دولت عراق نیز برای پنهان نمودن نقش ضد خلقی خویش هیتی برای "تحقیق" در این مورد تشکیل داد تا کل ماجرا لاپوشانی گردد.

* نماینده بندر عباس در مجلس هفتم، با استقبال از موضوع ازدواج موقت برای کشوری مانند ایران، گفت: قطعاً ترویج تعدد زوجات و چند همسری بسیار بهتر از رواج روابط نامشروع در جامعه است. نماینده بندر عباس در مجلس هفتم، درگفت و گو با خبرنگار ایلنا، در دفاع از اظهارات وزیر کشور در خصوص ازدواج موقت، گفت: "فرهنگسازی در خصوص ازدواج موقت به نظر من در کشوری مثل ایران که چند میلیون خانم در شرایط ازدواج هستند، راهکاری قابل توجه است". وی، ادامه گفت: "بر اساس شرع اسلام، تعدد زوجات برای مردانی که تمکن مالی مناسب دارند هیچ منعی ندارد و کار پسندیده‌ای هم است که يك خانواده دیگر را هم سرپرستی کند". وی سپس گفت: "شاید یکی از علت‌هایی که در برخی کشورهای عربی مساله فحشا کمتر دیده می‌شود همین بحث ازدواج موقت و تعدد زوجات است".

* به گزارش خبرگزاری فارس از زاهدان فردی به نام (ع-ا) به جرم مشارکت در چندین فقره سرقت مسلحانه و راهبندی در جمع مردم شهرستان سراوان به دار آویخته شد.

* منوچهر متکی وزیر امر خارجه دولت احمدی نژاد که به دلیل نا آرامیهای موجود در منطقه بلوچستان مورد سوال قرار گرفته بود با حضور در مجلس گفت: "ایران و پاکستان توافق نامه ای بر سر استرداد مجرمان دارند و مقامات پاکستانی تعهد داده اند که دستگاه امنیتی و انتظامی کشورشان، عبدالملک ریگی را به عنوان مجرم معدوم کنند." وی در ادامه سخنانش گفت: "اما دولت پاکستان اذعان کرده که هنوز موفق به کشف مخفیگاه عبدالملک ریگی نشده اما چنانچه نیروهای امنیتی پاکستان به اطلاعات مفیدی درباره مخفیگاه او و اعضای گروهش دست یابند، قطعاً بر اساس توافقات و تعهدات وارد عمل می شوند و این گروه را منهدم می کنند و اعضای آن را در صورت دستگیری به ایران تحویل خواهند داد."

آلونک ها از من جدا شد. هر وقت به او فکر می کنم، آلونک ها را در آن زمستان سرد می بینم و آن رفیق ریزنقش را که مثل گوزنی سرما زده در لا به لای آلونک ها از من دور شد. مبارزی هنرمند بود. گاه شعر می سرود و گاه قصه ای می نوشت. در نقد هنر و هنرمند اگر چه بیش از چند نوشته ندارد، بنیان گذار نگرش و شیوه ای مارکسیستی در نقد هنر است. آن آخرین شبی که دیدمش از خانه تیمی به تناتر آمده بود و من نمی دانستم. مثل کودکی روستایی ساده و مثل توسنی کوهی هوشیار بود. رفیقی ساده و هوشیار، نقاد و مهربان ... رفیقی انقلابی که به ما درس ها آموخت.



رفیق کبیر پویان و دیگر رفیقانش بنیان گذاران جنبش نوین انقلابی ایران بودند. جنبشی که هنوز ارزش های تاریخی آن به ویژه در زمینه ی پیوند خلاق تئوری و پراتیک و نتایج نوین آن، موضوع مبارزات تئوریک نیروهای انقلابی است.

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051

London WC1N 3XX

England

من این گل را می شناسم...!

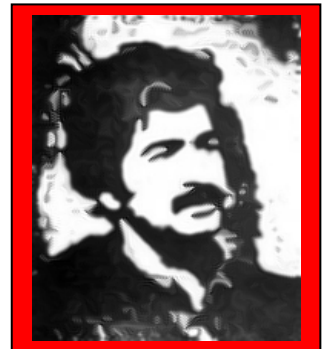
در سالگرد به خون تپیدن

چریک فدایی خلق، رفیق کبیر،

اهیر پرویز پویان!

نوشته ی: شاعر انقلابی جان باخته.

سعید سلطانیپور



رها کنید مرا،

رها کنید شانه و بازویم را

رها کنید مرا تا ببینم

من این گل را می شناسم

من با این گل سرخ در قهوه خانه ها

نشسته ام

من با این گل سرخ در میدان راه

آهن سلام داده ام

آ...ی

من این گل را می شناسم...!

در زندان بودم که خبر رسید. عکس رفیق با دیگر رفقای در روزنامه بود. نگاهم روی عکس ماند... پویان... شگفتا... آغاز کردند...

پس آن سفرهایش به روستاها، آن دوستی هایش با مردمان جوراجور... آن پیرمرد روستایی در قطار... آن جوان با آن لباس چرب و روغنی در قهوه خانه... آن یادداشت ها... آن شیوه های مختلف لباس پوشیدن هایش... شکل مردم بود... مثل مردم حرف می زد... آن کتاب ها... آن ترجمه ها... آن غیبت های ناگهانی... یک روز در مشهد... یک روز در شهرهای لرستان...

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!